

اعدام کودکان در ایران

سایت: روشنگری
بقیه در صفحه 8

در هراس از برگزاری مراسم 18 تیر:
شلیک دو گلوله در محاطره دفتر ادوار.

سلام دمکرات
بقیه در صفحه 10

دیدگاه



گزارشی از تبعیضی های آموزشی در کشور

4 میلیون نفر از چرخه تحصیل باز ماندند.

بقیه در صفحه 11

هدف رژیم جمهوری اسلامی از کشتار زندانیان سیاسی چه بود

و در چه شرایطی صورت گرفت؟

پاسخ صادق افروز به پرسش های گزارشگران
بقیه در صفحه 9

دیدگاه

نظام جهانی امپریالیستی

(به مناسبت پنجاهمین سال انتشار کتاب «اقتصاد سیاسی
رشد» نوشته پل باران)

چرا پیشرفت در کشورهای جهان سوم یا خیلی
آهسته بوده و یا بکلی وجود نداشته است؟

یک حلقه معیوب در فرآیند ظهور سرمایه داری
از: مجله ماتنلی ریویو، ماه مه 2007
بقیه در صفحه 12



اطلاعیه کمیته مرکزی

هشدار به همه انسان های بشر دوست و آزادیخواه؛

اسائلو امروز ربوده شد

وجان او شدیداً در خطر است.

بر اساس اخبار منتشره از سوی خانواده منصور اسائلو، وی امروز در راه
خانه توسط لباس شخصی ها ربوده شد. بقیه در صفحه 3

سایت راه کارگر

اسائلو فوراً باید آزاد شود!

منصور اسائلو ربوده شد!

بر اساس گزارش رادیویرابری و به نقل از منابع موثق کارگری، منصور اسائلو
عصر امروز نزدیک محل سکونتش توسط چهار سرنشین یک پژو مورد
ضرب و شتم شدید قرار گرفته و ربوده شد. بقیه در صفحه 2

منصور اسائلو ربوده شد

طبق اطلاع رسیده منصور اسائلو ساعت 7 شب پس از صحبت با کارگران ...
اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران
بقیه در صفحه 2

اتحادیه حمل و نقل جهانی با 5 میلیون عضو

دستگیری منصور اسائلو را محکوم می نماید.

بقیه در صفحه 2
آی تی اف

ربودن منصور اسائلو را محکوم می کنیم!

بقیه در صفحه 3
کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

بیانیه ی دانشجویان چپ دانشگاه های تهران

در محکومیت احکام صادره علیه فعالین جنبش زنان. بقیه در صفحه 7

حق سقط جنین، زیر فشار کلیسا!

برگردان: لاله حسین پور
بقیه در صفحه 4

سایت راه کارگر اسائلو فوراً باید آزاد شود!

اتحادیه حمل و نقل جهانی با 5 میلیون عضو دستگیری منصور اسائلو را محکوم می نماید

اتحادیه حمل و نقل جهانی آی - ت. اف (ITF) با خبر شده است که منصور اسائلو رئیس هیئت مدیره سندیکایی شرکت واحد اتوبوسرانی تهران به وقت محلی امشب ساعت 7 شب توسط تعدادی نا شناس ربوده شد. هنوز بعد از دو ساعت از سلامتی او خبری نیست.

از طرف 5 میلیون کارکنان و اعضای آی ت اف این عمل غیر انسانی را محکوم می کنیم. ما خواستار آزادی بی قید و شرط هر چه سریعتر منصور اسائلو هستیم.

ما تمامی اتحادیه های جهانی و جامعه مدنی را فرا می خوانیم تا صدای اعتراض خود را در محکومیت این عمل شنیع و رسوا شده غیر انسانی که علیه انسانیت و فعالیت اتحادیه ای است، بلند نمایند و آماده گی خویش را برای اقدامات ضروری، جهت آزادی منصور اسائلو، مهیا سازند.

10 July 2007

آی - ت. اف (ITF)

منصور اسائلو ربوده شد

طبق اطلاع رسیده منصور اسائلو ساعت 7 شب پس از صحبت با کارگران واحد در مورد برگزاری مجمع عمومی دوم هنگام بازگشت در نزدیکی منزلش توسط نیروهای اطلاعاتی لباس شخصی ربوده شد. مأمورین اطلاعاتی توسط یک ماشین پراید جلو اتوبوس را سد کرده و با وارد شدن به اتوبوس و ضرب و شتم ایشان، او را با خود به محل نامعلومی برده اند.

مأمورین اطلاعاتی با فریاد زد، دزد مانع دخالت مردم شدند که اسائلو نیز با صدای بلند خود را به مردم معرفی کرده است.

پس از این آدم ربایی راننده اتوبوس موضوع را به خانواده اسائلو اطلاع داده و آنها همراه با مسئولین سندیکا و دو شاهد به کلانتری مراجعه کرده ضمن تنظیم شکایتی در این مورد، آدم ربایی مأمورین اطلاعاتی را محکوم کرده اند.

رژیم جمهوری اسلامی بخاطر فشارهای بین المللی و ناراضیاتی عمومی مردم از عملکرد تاکنونیش در موقعیت بسیار ضعیفی قرار دارد. این رژیم بخاطر جلوگیری از هرگونه اقدام مردم، با ایجاد جو رعب و وحشت در جامعه و با دستگیری فعالین جنبشهای اجتماعی و به داگاه کشاندن 11 نفر از فعالین کارگری کردستان به جرم واهی برگزاری مستقل اول ماه مه، و دستگیری فعالین جنبش زنان، دانشجویان، معلمان، و... جلوگیری از انتشار نشریات، به گروگان گرفتن افراد ایرانی به بهانه جاسوسی در صدد است یک حکومت نظامی اعلام نشده را بر جامعه مستولی نماید و سیاست سازش با بیرون و سرکوب داخلی را به پیش برد.

رژیم با چنین اعمالی در نظر دارد ضمن ایجاد پرده های بحران را، افکار عمومی را از مشکلاتی که برایشان بوجود آورده منحرف کرده و خود را آماده اعلام حکومت نظامی رسمی در زمان لازم بنماید.

فعالین اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران ضمن محکوم کردن این عمل شنیع و غیر انسانی، رژیم جمهوری اسلامی را مسئول هرگونه اتفاق ناگواری که برای منصور اسائلو پیش آید می دانند و خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط منصور اسائلو محمود صالحی و تمامی کارگران، دانشجویان، زنان و معلمین زندانی می باشند. دوستان و حامیان کارگران

جان منصور اسائلو و محمود صالحی دو فعال کارگری در خطر است. تا کنون بیش از 600 نامه اعتراضی بخاطر زندانی بودن محمود صالحی و هم چنین اتحادیه کارگران انگلیس (تی یو سی)، کنفدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل (آی تی اف) و نامه مشترک "آی تی اف" و "آی تی یو سی" (کنفدراسیون اتحادیه های کارگری جهانی) به تمامی مسئولین رژیم و خامنه ای، این آدم ربایی و زندانی کردن محمود صالحی را محکوم کرده اند.

ما از همه مدافعین کارگران، سازمانها، نهادها، احزاب و نیروهای سیاسی انتظار داریم تا ضمن محکوم کردن این آدم ربایی، یک اقدام مشترک را در جهت اعتراض به جمهوری اسلامی در دستور کار جمعی خود قرار دهند.

فعالین اتحاد بین المللی آمادگی کامل خود را جهت یک کارزار مشترک در این زمینه اعلام داشته و در حد توان همچون گذشته جهت بسیج افکار عمومی و کسب حمایت های بین المللی از هیچ کوششی دریغ نمی کنند. آزادی فعالین کارگری و سایر فعالین جنبشهای اجتماعی خواست فوری ما است.

اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران 2007-7-10

منصور اسائلو ربوده شد!

بر اساس گزارش رادیوبرابری وبه نقل از منابع موثق کارگری، منصور اسائلو عصر امروز نزدیک محل سکونتش توسط چهارسرنشین یک پژو مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفته و ربوده شد. پلیس با انجام تشریفات رسمی و بازدید محل ربوده شدن وی، برپایه تقسیم کار شناخته شده در بین نهادهای سرکوبگر، در مورد مشخصات و هویت رباینندگان وی اظهار بی اطلاعی کرده است! نوع عمل شباهت زیادی به شیوه ربایش قتل های زنجیره ای دارد و بهمین دلیل باید نسبت به آن با حساسیت زیادی برخورد کرد. رژیم می توانست از طریق چماق قانون و دادگاه هم او را تحت پیگرد قرار دهد اما ظاهر ادرنزد آدم دزدان، در شرایط کنونی آن شیوه بقدر کفایتی وافی به مقصود یعنی ایجاد رعب و یازبودن دست و بال برای شکنجه و سربیه نیست کردن نبوده و لاجرم هزینه های سیاسی آن مقرون به صرفه نیست! بی شک منصور اسائلو نه فقط به دلیل آن که یک فعال کارگری شناخته شده بود و سال ها برای ایجاد سندیکای مستقل شرکت واحد مبارزه کرده و در این راه متحمل انواع مشقات نظیر بریده شدن زبان، دستگیری و زندان شده است بلکه علاوه بر آن دارد تاوان مسافرت اخیر خود به خارج از کشور به دعوت "اتحادیه کارگری حمل و نقل جهانی" و نیز تلاش اخیر خود برای آزادی همکار خود ابراهیم مددی را پس می دهد. رژیم و مقامات امنیتی آن ترجیح می دادند که او در همان خارج از کشور بماند و باصطلاح شورش را در داخل کشور و از طبقه کارگر کم کند. معهذاً اوبی اعتنا به تهدیداتی که زندگی او را مورد هدف قرار داده بود، بداخل کشور بازگشت.

این هم روشن است که رژیم در آخرین ارزیابی های خود، خطر عمده علیه موجودیت خویش را خطر درونی برآمده از گسترش اعتراضات و جنبش های اجتماعی مستقل و تشکل یابی و همبستگی آن ها دانسته و برای مقابله با آن در تدارک یک پروژه سرکوب گسترده بوده و هست. بی شک فعالین جنبش های اجتماعی گوناگون نخستین آماج این سرکوب قرار دارند. بنابراین، متقابلاً لزوم گسترش مبارزه و دامنه مقاومت از سوی جنبش ها را ضروری می سازد. امری که اساساً برپایه گسترش پایگاه توده ای مقاومت و همبستگی بخش های گوناگون جنبش ها بایکدیگر استوار است. در همین رابطه بطور مشخص محکوم کردن هرچه وسیع تر دستگیری اسائلو و درخواست آزادی وی توسط سایر جنبش های اجتماعی و طبقاتی و روشنفکران مبارز از اهمیت زیادی برخوردار است. علاوه بر آن محکوم کردن هرچه وسیع تر این آدم دزدی توسط تشکل های کارگری و روشنفکری جهانی، و اعمال فشار به رژیم برای هرچه زودتر آزاد کردن وی نیز به نوبه خود در ایراد فشار به رژیم دارای اهمیت زیادی است. نباید فراموش کنیم که رژیم تبه کار شدت و ضعف اقدامات خود را با توجه به همین فشارها تنظیم و کم و زیاد می کند. نقش ایرانیان مترقی و اپوزیسیون مدافع آزادی و برابری در خارج از کشور نیز در دفاع از کارگران و مبارزان داخل از هر لحاظ، هم بلحاظ تبدیل شدن به صدای رسا و نیرومند آن ها و هم تقویت همبستگی بین المللی با کارگران و سایر جنبش های اجتماعی ایران دارای اهمیت ویژه ای است. خطر جان اسائلو را تهدید می کند! با همه توان خود برای آزادی وی از چنگ رژیم آدم خوار بکوشیم. باید طعمه را از دهان و چنگال گرگ بیرون کشید. نباید یک لحظه به رژیم برای پیاده کردن اندیشه های شوم خود مجال بدهیم. برای اینکار لازم است که پرداخت هزینه های آدم ربایی توسط رژیم را چنان بالا ببریم که ناچار گردد در تصمیم خود تجدید نظر کند. با گسترش مبارزات خودمان تحت شعار اسائلو فوراً باید آزاد شود، در سه جبهه داخل کشور، ایرانیان آزادخواه و اپوزیسیون برون مرز مدافع آزادی و برابری و جبهه همبستگی بین المللی در دفاع از آزادی اسائلو پاسخ شایسته ای به رژیم بدهیم و سیاست او را برای ایجاد رعب و متوقف کردن اعتلاء جنبش خنثی کنیم.

با گسترش پایگاه توده ای مقاومت، این رژیم است که وارد باتلاقی می شود که بیرون آمدن از آن به مراتب از ورودش به آن دشوارتر خواهد بود. او را روانه باتلاقی کنیم که دهن گاه او خواهد بود. اگر چنین شود، این تلاش های سرکوب گرانه را باید در حکم کرده افشانی برای بارور شدن یک رستاخیز و انقلاب رهائی بخش بشمار آورد. بار اول نیست که دشمنان مردم نقش گرفته افشانی را به عهده می گیرند! کم نیستند شمار حکومت های استبدادی و ضد مردمی که تاریخ ناگزیرشان کرده که سهم شایسته ای را در کندن گور خود به عهده بگیرند! با همه توان خود برای آزادی منصور اسائلو بکوشیم!

نامه مشترک ITUC و ITF به احمدی نژاد درباره ربوده شدن اساتلو



اطلاعیه کمیته مرکزی

هشدار به همه انسان های بشر دوست و آزادیخواه؛

اساتلو امروز ربوده شد

وجان او شدیداً در خطر است.

بر اساس اخبار منتشره از سوی خانواده منصور اساتلو، وی امروز در راه خانه توسط لباس شخصی ها ربوده شد. مأموران مخفی رژیم بی توجه به فریاد های اساتلو در معرفی خودش برای جلب توجه مردم، بعد از ضرب و شتم، وی را با زور سوار اتومبیلی کرده و به جای نامعلومی منتقل کردند.

نحوه این ادم ربائی، با توجه به تجربه ادم ربائی های مشابه و سر به نیست کردن فعالین کارگری و چپ در سال های گذشته یاد آور توطئه شوم قتل های زنجیره ای است.

برای مقابله با تکرار چنین توطئه شومی، سازمان ما اتحادیه های کارگری، سازمان های مترقی و مدافع حقوق بشر و همه فعالین کارگری و انسان های آزادی خواه را فرا می خواند که به هر شکل ممکن و موثر برای آزادی منصور اساتلو تلاش نمایند.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

19 تیرماه 1386

ربودن منصور اساتلو را محکوم می کنیم!

ساعت 7 بعد از ظهر روز سه شنبه 19 تیر ماه برابر با 10 ژوئیه منصور اساتلو، رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران در حوالی منزل خودش بار دیگر مورد حمله مزدوران رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفت. این مزدوران که معلوم نیست وابسته به کدام نهاد سروکوبگر رژیم هستند، بعد از ضرب و شتم اساتلو، وی را به مکان نامعلومی انتقال داده ند و هنوز از سرنوشت وی خبری در دست نیست.

فدراسیون بین المللی کارگران حمل و نقل بمحض باخبر شدن از ربوده شدن اساتلو این عمل غیر انسانی را محکوم کرده و خواستار آزادی بی قید و شرط وی شده است. منصور اساتلو از رهبران جنبش کارگری ایران در شرایطی برای چندمین بار مورد حمله مأموران رژیم قرار گرفته و ربوده می شود که 11 تن از بازداشت شدگان مراسم روز جهانی کارگر سنندج در همین روز در بیدادگاه رژیم به محاکمه کشیده می شوند، محمود صالحی از دیگر رهبران جنبش کارگری ایران حدود 3 ماه است که در شرایط نامناسب جسمی در زندان بسر می برد، صدها نفر از دستگیر شدگان اعتراضات علیه طرح جیره بندی بنزین در انتظار محاکمه در بازداشتگاه بسر می برند، جنبش زنان از هر سو مورد یورش سروکوبگرانه رژیم قرار گرفته است و همزمان جنبش دانشجویی در سالگرد 18 تیرمجاا مورد تعرض قرار گرفته و شماری از فعالین این جنبش بعد از ضرب و شتم روانه زندان می شوند.

همه این اوضاع نشانگر آن است که رژیم جمهوری اسلامی می خواهد گام بگام ظرفیت های واقعی خود را برای سازماندهی یک یورش گسترده به آزمون بگذارد. در این رویارویی پیشروی رژیم در تعرض و سروکوب هر کدام از این جنبش ها دست و بال وی را در سروکوب دیگری آزاد تر می کند.

حزب کمونیست ایران ضمن محکوم کردن ربودن منصور اساتلو و ضرب و شتم و دستگیری فعالین جنبش دانشجویی همه فعالین و پیشروان جنبش کارگری، فعالین جنبش دانشجویی، پیشروان جنبش زنان و جنبش انقلابی کردستان را فرا می خواند تا دوش به دوش هم برای سازماندهی مقومتی یکپارچه و متحدانه تلاش کرده و جمهوری اسلامی را در این آزمون به شکست بکشانند

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

20 تیر ماه 1386 - 11 ژوئیه 2007

از طرف کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری (آی تی یو سی) که 305 سازمان اتحادیه کارگری را با 168 میلیون کارگر در 153 کشور و سرزمین نمایندگی می کند، و فدراسیون بین المللی کارگران حمل و نقل (آی تی اف) که 681 اتحادیه با 4500000 کارگر حمل و نقل که در 148 کشور عضو این فدراسیون هستند ما بشدت آدم ربایی منصور اساتلو رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد (سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه) را محکوم می کنیم.

ما توسط کارگران شرکت واحد مطلع شدیم که رئیس سندیکا، منصور اساتلو در حالی که از اتوبوس شرکت واحد نزدیک منزلشان حدود ساعت 7 بعدازظهر روز 19 تیرماه در حال پیاده شدن بود توسط مهاجمان ناشناسی ربوده شد. شاهدین در اتوبوس گفتند که آنها ایشان را بشدت مورد ضرب و شتم قرار دادند و در حالی که ایشان را به داخل پژوی نوک مدادی می کشاندند به کتک زندشان ادامه دادند و ایشان را به محل ناشناسی بردند. آقای اساتلو آشکارا در تمام طول روز توسط ماشین پژوی شخصی تحت تعقیب بودند. کاملاً شناخته شده است که چنین وسایل نقلیه ای به نیروهای امنیتی ایران وابسته است.

تا آنجا که ما می دانیم خانواده و همکاران سندیکای ایشان مهاجمان را نتوانستند شناسایی کنند اما آنها معتقدند که دستور مستقیم حمله عاجل به آقای اساتلو توسط وزیر کار صادر شده است. ما همچنین بعداً مطلع شدیم که همسر و خانواده اساتلو به کلانتری شعبه 128 نارمک در نزدیکی منزلشان مراجعه کردند. افسر معاونت اطلاعات در کلانتری اتهامات ناروایی را به ایشان نسبت داده و گفتند که آقای اساتلو جاسوس بوده و از خارج پول دریافت می کرده، اما مشخص نکردند که آیا پلیس ایشان را دستگیر کرده یا درزیده است.

در هفته منتهی به 18 ژوئن 2007 آی تی اف و آی تی یو سی از آقای اساتلو در جلساتشان در لندن و بلژیک به ترتیب استقبال کردند. در این جلسات ایشان با رهبران اتحادیه های کارگری حمل و نقل زمینی و اعضای شورای عمومی آی تی یو سی دیدار کردند. رهبران اتحادیه های کارگری از تمامی مناطق جهان در حمایت از سندیکای شرکت واحد و شخص ایشان با اساتلو پیمان بستند.

آی تی اف و آی تی یو سی در حال حاضر عمیقاً نگران سلامتی آقای اساتلو هستند. با توجه به پیشینه رفتار با آقای اساتلو توسط نیروهای امنیتی دلیل بسیار قوی بر این اعتقاد وجود دارد که آنها در واقع مسنول این حمله هستند که ما معتقدیم به فعالیتهای اتحادیه کارگری ایشان مرتبط است. همناظر که به یاد دارید ما بارها به این مورد به مناسبتهای مختلف اعتراض کرده ایم که دو مورد آن در نوامبر 2006 بود. در هفته گذشته ابراهیم مددی نایب رئیس سندیکا برای مدت کوتاهی توسط پلیس بازداشت شد و ایشان را به دنبال اعتراضات جهانی اتحادیه های کارگری آزاد کردند. جمهوری اسلامی ایران بخاطر عضویت در سازمان بین المللی کار (آی ال او) قانوناً ملزم به رعایت اصول اساسی از جمله اصول آزادی تجمع و تشکل است. وزارت کار مکرراً به آی تی یو سی (آی سی اف تی یو سابق) و آی تی اف اطمینان داده است که آنها به حقوق کارگران و گفتگو با جنبش بین المللی اتحادیه های کارگری متعهد هستند.

بنا براین ما به دولت شما توصیه می کنیم که همه گامهای ممکن را در تضمین سلامتی و امنیت آقای اساتلو بردارد و شما همه قدرتتان را برای تامین آزادی فوری ایشان و همچنین مشخص کردن مسنولیت این حادثه بکار ببرید.

در این میان بخاطر جدیت این امر ما توجه همه اتحادیه های وابسته به آی تی اف و آی تی یو سی در سراسر جهان و دبیر کل آی ال او جناب آقای خوان سوموایا را به این موضوع جلب می کنیم. ما همچنین امروز شکایتی را به کمیته آزادی تجمع آی ال که دربرگیرنده این حمله اخیر نیز می باشد ارائه می کنیم. ارادت مند

گای رایبر - دبیر
20 تیرماه 1386



حق سقط جنین، زیر فشار کلیسا!

برگردان: لاله حسین پور

آلمان:

روسی فراهیبون های دو حزب حاکم بر رژیم آلمان، اخیرا درباره سخت تر کردن شرایط سقط جنین آزاد، بحث و مشورت می کنند. قانونی که در حال حاضر در آلمان اجراء می شود، حاکی از آن است که کورتاژ بعد از سه ماه در شرایطی که خطر جانی و روحی برای مادر به دنبال داشته باشد، مجاز می باشد.

برای مثال در آلمان در سال 2005، دقیقا 171 عمل سقط جنین به ثبت رسیده که 80 درصد آن ها جنین خارج از رحم بوده و یا جنین در صورت رشد و به دنیا آمدن قادر به ادامه زندگی نبوده است. 20 درصد باقی، کورتاژهایی بوده اند که گویا از نظر مسئولین رژیم آلمان موجه نبوده اند. سوال این جاست که این روسا با چه کسانی مشورت می کنند. آیا با زنانی که تقاضای سقط جنین دارند و یا آن هایی که به عمل کورتاژ مبادرت ورزیده اند؟ خیر. آن ها با رهبران مذهبی کلیسا های کاتولیک و اوانگلیش مشاوره می کنند. در رابطه با قطع بارداری و حق سقط جنین، رهبران کلیسا، همواره مشاوران درجه یک مسئولین رژیم حاکم بر آلمان بوده و می باشند.

در واقع بحث هایی که هم اکنون در آلمان به راه افتاده است، مقدمه ای ست برای این که بعد از 31 سال آزادی قطع بارداری برای زنان، اکنون حق سقط جنین بعد از سه ماه را از زنان سلب نمایند. نشانه های چنین مشاوراتی از هم اکنون دیده می شود:

- ایالت های آلمان در صدد کم کردن سهم خود در پرداخت سوبسید بر هزینه سقط جنین آزاد هستند.

- یکی از کنسرن های داروسازی، مهم ترین قرصی را که به قطع بارداری تا هفته هفتم کمک می کرد، از بازار جمع آوری کرده است.

- قرص دیگری که به "قرص بعد از آن" معروف است و تا سه روز قدرت عمل دارد و به راحتی می تواند به قطع بارداری بینجامد، از ارائه آن به زنان مراجعه کننده، به طور مداوم اجتناب می شود.

- قرص mifegyne از سال 1999 در آلمان به رسمیت شناخته شده و در اختیار زنانی که خواهان قطع بارداری خود بودند، قرار می گیرد. باوجود این میزان هورمونی که در این قرص وجود دارد، در آلمان بسیار کمتر از سایر کشور های اروپایی است و به این وسیله تأثیرات آن نیز کاهش یافته است. هم اکنون صحبت از آن است که استفاده از این قرص ممنوع شود و با این که مجوز آن تا پایان سال 2007 می باشد، در حال حاضر شرکت تولید کننده قرص مشابه، از ارائه آن در بازار خودداری کرده است. دلیل رسمی آن، البته بهره پایین فروش بوده است. اما دلیل واقعی آن، مسائل "اخلاقی" است که مرتباً از جانب کلیسا مطرح می شود.

- از سال 2006 با زنانی که دو فرزند دارند و برای بار سوم، به طور ناخواسته باردار شده اند، قبل از کورتاژ، صحبت می شود و تلاش برای قانع کردن زن باردار، جهت صرف نظر کردن از سقط جنین، انجام می گیرد. در چنین مشاوراتی، سرزنش وار به این زنان گفته می شود که، رشد جمعیت در آلمان منفی است و با وجود این شما قصد از بین بردن جنین تان را دارید؟

واقعیت این است که "حق" سقط جنین آزاد در آلمان وجود ندارد و آن چه بوده، رحم و مروت پزشکان و مشاوران بوده است که می توان گفت تاکنون به نفع زنان پیش رفته است. به این ترتیب در سال 2005، دقیقا 124023 عمل کورتاژ به صورت قانونی و بدون تحقیر و خطر جانی انجام شده است. اما چنین روایی می تواند به سرعت معکوس شود و تغییر کند. چنان که در کشورهایی نظیر اتریش، لهستان، می سی سی پی و یا ال سالوادور پیش رفته است. از سال 1991، زمانی که دکتر اشتایف مطب خود را در اشتوتگارت و مونیخ جهت عمل کورتاژ گشود، تا به امروز به طور مرتب از جانب طرف داران "حافظان زندگی" مورد تهدید و ترور قرار گرفته است.

15 سال است، مردان و زنانی که خود را هواداران "حافظان زندگی" می نامند، در مقابل مطب دکتر اشتایف کمین کرده و با توسل به انواع وسایل از صحبت، تبلیغ تا تهدید و طمع تلاش می کنند تا زنان را از انجام عمل سقط جنین بازدارند. آن ها نطفه های پلاستیکی و عکس هایی از جنین های پاره پاره و داغان شده را در دستان خود دارند و به این ترتیب با به وجود آوردن یک آتشفشان عذاب وجدان و گناه، زنان را به عدم انجام کورتاژ ارشاد می کنند. دکتر اشتایف می گوید: دختر 17 ساله ای به او مراجعه می کند و خواهان قطع بارداری خود که ناخواسته بوده، می شود. دکتر اشتایف به دختر قرصی را تجویز می کند که پس از خوردن آن، دهانه رحم نرم شده و شرایط را برای کورتاژ آماده می سازد. این دختر در فردای آن روز، هنگامی که برای کورتاژ به مطب مراجعه می کند، توسط مبلغین "حافظان زندگی" به منطقه ای دیگر برده شده و بعد از صحبت های طولانی، او را نسبت به انجام کورتاژ مردد می نمایند. شب هنگام، دختر به خون ریزی دچار شده و در نهایت، دکتر اشتایف مجبور می شود شبانه او را به مطب حمل کرده و عمل سقط جنین را در وضعیت خطرناکی به انجام رساند.

بعد از شکایت دکتر اشتایف از سازمان "حافظان زندگی"، تنها حکمی که در دادگاه صادر شد، این بود که این سازمان تلاش می کند تا با توجه به وضعیت زنانی که مورد ارشاد قرار می گیرند، وظیفه خود را به انجام رساند!

اطریش:

کلیسای کاتولیک و بنیادگرایان مسیحی در اتریش از یک سو مانع روشن گری در ارتباط با راه های جلوگیری از بارداری می شوند و فروش قرص "بعد از آن" که تنها سه روز بعد از احتمال بارداری در سقط جنین تأثیر می گذارد را، ممنوع می کنند و از سوی دیگر زنان بارداری که قصد کورتاژ داشته و دکترهایی که این قصد را عملی می کنند، مورد تهدید و مشاجره قرار می دهند. دکتر کریستیان فیالا می گوید: خیلی عجیب است که کمک های اولیه برای هر حادثه ای مهیا است، اما برای مسائل مربوط به جلوگیری از بارداری، هر نوع کمکی نفی می شود. دکتر فیالا از سال 1999 کار خود را در زمینه مسائل مربوط به جلوگیری و قطع بارداری توسط قرص mifegyne متمرکز کرد و از سال 2003 با ایجاد یک کلینیک خصوصی، به قطع بارداری زنانی که به انواع و اقسام دلایل خواهان سقط جنین خود بودند، مشغول شد. دکتر فیالا قصد دارد با بازگشایی موزه ای مربوط به وسایل جلوگیری از بارداری و هم چنین راه های قطع بارداری، به زنان یاری رساند. این موزه در روز جهانی زن، در تاریخ 8 مارس 2007 بازگشایی خواهد شد.

زمانی که دکتر فیالا به تحصیل رشته پزشکی در دانشگاه مشغول بود، قطع بارداری در اتریش یک امر قانونی به شمار می آمد. دکتر فیالا در دوره تحصیلات خود و بعد از آن، در رابطه با فجایی که در دوران غیر قانونی بودن کورتاژ بر سر زنان آمده بود، کسب اطلاعات می کند. زمانی که سرخود و یا توسط افراد غیر متخصص با میل کاموا بافی، انواع میله های فلزی یا حتی شاخه درختان دست به قطع بارداری خود می زنند و به طور وحشتناک و دردناکی جان خود را از دست می دهند.

بنا به آمار سازمان بهداشت جهانی، هر ساله 70 هزار زن در جهان، به علت سقط جنین غیربهداشتی به کام مرگ فرو می روند. تقریباً تمام این زنان از کشورهای هستند که در آن ها عمل کورتاژ غیرقانونی محسوب می شود. کشور اتریش از سال 1975 به جنگ با زنان خاتمه داد و پس از آن هر ساله حدود 19 تا 25 هزار زن به صورت قانونی با تجهیزات پزشکی و بهداشتی و بدون خطر مرگ کورتاژ می کنند. هرچند که سازمان بیمه های اجتماعی، هزینه های مربوط به عمل کورتاژ را تقبل نمی کند و چنین هزینه ای باید شخصا پرداخته شود.

با وجود قانونی بودن قطع بارداری در اتریش، هیچ پزشکی متعهد به قطع بارداری نیست. در فرانسه نیز هیچ پزشکی به انجام عمل کورتاژ ملزم نیست، اما بیمارستان ها مسئول هستند که پزشک متخصص برای انجام سقط جنین را در بیمارستان به کارگمارند و زمانی را که برای قطع بارداری مراجعه می کنند، توسط پزشک متخصص کورتاژ کنند. اما در سه ایالت اتریش بیمارستانی یافت نمی شود که در آن یک جراح متخصص کورتاژ، مشغول به کار باشد. تنها در یکی از ایالت ها (سالزبورگ) از سال 2005 پزشکی مربوط به قطع بارداری استخدام شده است، آن هم به علت تلاش های خاتم گابی بورگستالر، رئیس این ایالت بوده که یک بخش مخصوص عمل سقط جنین در یکی از بیمارستان های اصلی این ایالت به وجود آورده است. هر چند که پزشکان سالزبورگی در این بخش کار نمی کنند، بلکه پزشکانی از وین در آن جا مشغول به کار هستند. این امر نشان می دهد که چه شرایط سختی از جانب سازمان "حافظان زندگی" برای پزشکان این ایالت به وجود آورده می شود. جنگی همه جانبه و خستگی ناپذیر علیه سلامت و حق تعیین سرنوشت زنان توسط خودشان، در جریان است.

در سال 2004 کلینیک خصوصی لوچینا که در امر قطع بارداری تخصص داشت، برچیده شد. زابینه بهام که مادر بزرگ و مادر خود را به علت کورتاژ غیربهداشتی از دست داده بود، این کلینیک را سازمان داده، و بعد از آن به طور مرتب از جانب گروه های "حافظان زندگی" تحت فشار و تهدید به قتل قرار می گرفت. آن ها بارها تهدید به منفجر کردن کلینیک کرده بودند. این گروه، مکانی را در کنار کلینیک در اختیار خود درآورده و زمانی را که قصد داشتند به کلینیک مراجعه کنند، به این مکان می بردند و آنان را تحت فشارهای روحی قرار می دادند. سازمان "حافظان زندگی" به تدریج ساختمانی را که کلینیک در آن واقع شده بود، خرید و به اختیار خود درآوردند و فوراً اجازه کلینیک را فسخ کرده و درب کلینیک را بستند.

هم اکنون با وجودی که قانون در کشور اتریش صراحت می دهد که مزاحمت های این چنینی برای افرادی که به یک مکان تأمین اجتماعی، بهداشتی و یا بیمارستان نزدیک می شوند، جرم است و تعقیب قانونی دارد، اما نره ای از فعالیت های گروه های "حافظان زندگی" کاسته نشده است. آن ها هم چنان در مقابل کلینیک های مخصوص عمل سقط جنین می ایستند و در یک دست تاجی از گل رز و در دست دیگر یک نطفه پلاستیکی دارند و در مقابلشان نیز پلاکدهای بزرگ پر از شعارهایی مانند: "بیز، تو من را به وجود آوردی. مادر، تو من را می پرورانی. مسئولیت خود را درک کنی" نصب کرده اند و با پخش اطلاعاتی هایی که در آن ها تماماً اطلاعات کذب نوشته شده است، مانند عمل کورتاژ باعث سرطان سینه می شود و یا کورتاژ شما را نازا می سازد و غیره، به ارائه ترس و وحشت مشغولند.

مسئولین دولت حاکم بر اتریش، حتی آن هایی که زن هستند نیز، با قاطعیت از این حق زنان دفاع نمی کنند و همواره میان سیاست های حزبی که عضو

حق سقط جنین، زیر فشار کلیسا!

آن هستند، و زن بودن خود شناورند. آن‌ها می‌گویند، قطع بارداری بعد از سه ماه، مسئله ساز است، اما اعتراف نمی‌کنند که وقتی زنی را برخلاف خواسته اش مجبور می‌کنند، که یک فرزند عقب مانده را به دنیا آورد و تا آخر عمر با او دست و پنجه نرم کند و همواره خود را گوشه گیر نماید، به مراتب بیشتر مسئله ساز است.

زنی که در اطریش تصمیم به عمل سقط جنین می‌گیرد، نمی‌تواند از امکانات پزشکی و بیمارستانی استفاده نماید و مجبور است به کشور دیگری مسافرت کند. فروش قرص "بعد از آن" نیز که در واقع برای زمان بسیار کوتاهی بعد از انجام سکس بدون پیش‌گیری، در نظر گرفته شده است. در بسیاری از کشورهای اروپایی به طور آزادانه در داروخانه‌ها به فروش می‌رسد و به تازگی در آمریکا نیز به داروخانه‌ها راه یافته است، در اطریش هم چنان ممنوع می‌باشد. مطالعات پزشکی نشان می‌دهد که استفاده از این قرص، مانع تخم ریزی می‌شود و اگر چنانچه تخم ریزی انجام شده باشد، استفاده از آن بی‌فایده خواهد بود. قرص "بعد از آن"، در صورتی تأثیر خود را می‌گذارد و از بارداری پیش‌گیری می‌کند که سریعاً بعد از انجام رابطه جنسی استفاده شود. حتی یک ساعت زودتر، احتمال تأثیرگذاری را بیشتری کند تا یک ساعت دیرتر. در واقع اگر زنی برای خرید این قرص منتظر نسخه پزشکی شود که در آخر هفته حتی سه روز به طول خواهد انجامید، دیگر فایده‌ای برایش نخواهد داشت.

به همین دلیل از سال 2005 قرص "بعد از آن" به عنوان یک داروی اورژانس شناخته شده و بدون نسخه عرضه می‌شود. درست قبل از تصمیم‌گیری درباره آزاد کردن قرص "بعد از آن" در اطریش، نامه سرگشاده‌ای از جانب کلیسای کاتولیک نوشته شد که در آن از دولت خواسته شده است، که نباید این قرص را بدون نسخه در اختیار افراد قرار داد. چه قصدی کلیسای کاتولیک از آزاد نکردن این قرص دارد، تا حدی مشخص است. رابطه جنسی برای زنان رنج آور کند، عذاب وجدان برای آنان به بار آورد و قدرت کلیسا را نشان دهد!

دکتر فیلا می‌گوید: تنها راه پایین آوردن آمار بارداری ناخواسته و سقط جنین، آن است که بر میزان آگاهی نسبت به چگونگی پیش‌گیری از بارداری و امکان استفاده از وسایل پیش‌گیری بیافزاییم. برای مثال وسایل پیش‌گیری رایگان؛ استفاده از قرص "بعد از آن" برای دختران جوان و زنان ناآگاه؛ آموزش سکس‌وال برای معلمین؛ دستگاه اتومات برای دست‌رسی به کنوم در مدارس و غیره، از آن جمله هستند. اما واضح است که به کار بردن چنین سیاستی برخلاف سیاست حاکم بر اطریش کاتولیک می‌باشد.

کلیه گروه‌های "حافظان زندگی" که از سال 1990 در جهت مبارزه با کورتاژ سازماندهی شده و در اطریش فعال هستند، اساساً ریشه در آمریکا دارند. هدف این گروه‌ها صرفاً مبارزه با کورتاژ نیست، بلکه آن‌ها با هر گونه پیش‌گیری از بارداری نیز به مقابله برخاسته‌اند و تنها راه جلوگیری را عدم انجام رابطه جنسی می‌دانند. این سازمان‌ها از جانب کلیساهای کاتولیک در اطریش به شدت حمایت می‌شوند.

آمریکای می‌سی‌سی‌پی

چیزی نمانده است که بنیادگرایان مسیحی در آمریکا، حق کورتاژ در 6 ماهه اول را بعد از 33 سال که به طور قانونی مجاز بوده است، از میان بردارند. قدم اول، محدودیت حق سقط جنین بعد از سه ماه بارداری است.

هم اکنون در می‌سی‌سی‌پی تنها دکتری که به عمل کورتاژ می‌پردازد، دکتر جوزف بوکر، مجبور است برای حفظ جان خود، جلیقه ضد گلوله بپوشد و تحت حفاظت پلیس زندگی کند. او پزشکی سیاه پوست است که در سال‌های 80 از کالیفرنیا به می‌سی‌سی‌پی آمده و از آن زمان که به عمل کورتاژ مشغول شده، شاهد است که چگونه دولت، کم‌کم، امکانات مربوط به عمل سقط جنین آزاد را از بین می‌برد.

او برخلاف پزشکان دیگر که بعد از انجام کار روزانه در کلینیک، به شهرهای خود بازمی‌گردند، در همان محل زندگی می‌کند و هر روز با یک نگهبان مسلح به کلینیک رفته و به کار مشغول می‌شود. در عرض 10 سال که دکتر بوکر در این کلینیک کار می‌کند، دیده است که چگونه شش کلینیکی که در شهر موجود بودند، همه تعطیل و یا بسته شده‌اند و تنها همین کلینیک باقی مانده است. او می‌گوید، این وضعیت مرا خشمگین می‌کند، اما از طرف دیگر قاطع‌تر این کار را دنبال می‌کنم، چون زنان در حال حاضر بیشتر به وجود من نیاز دارند. و ادامه می‌دهد، کسی که صحت خون ریزی و مرگ یک زن را بعد از سقط جنین غیر بهداشتی و غیر قانونی دیده است، هرگز نمی‌تواند در آسایش بسر برد.

در هر لحظه که دکتر بوکر، از حق کورتاژ دفاع کرده و به آن عمل می‌کند، مجوز طبابت خود را به خطر می‌اندازد. از او می‌خواهند که اعلام کند، عمل کورتاژ، خطر به وجود آمدن سرطان سینه را در بر دارد. اما دکتر بوکر می‌گوید، این دروغ محض است و حاضر نیست چنین دروغی را اعلام کند. او در شرایطی کار می‌کند که به او اتهام قتل می‌زنند و او را مسئول جان هزاران نطفه‌ای می‌دانند که قرار بود روزی به انسان تبدیل شوند.

آری، برای طرف داران سازمان‌های "حافظان زندگی"، دکتر بوکر خون‌بی‌گناهان را بر زمین ریخته است. آن‌ها عکس‌هایی را تهیه کرده‌اند که هزاران جنین را در سطل اشغال نشان می‌دهد و می‌گویند، این یک واقعیت هست که هینتر 6 میلیون یهودی را نابود کرده و در تمام دنیا به عنوان قاتل

شناخته می‌شود. بنابراین کشتن میلیون‌ها کودک که هنوز به دنیا نیامده‌اند، نیز جنایت محسوب می‌شود و باید دنیا آن را ببیند.

اکثر زنانی که به کلینیک دکتر بوکر مراجعه می‌کنند، جوان، سیاه پوست و فقیر هستند. زنانی که توان مالی و آگاهی بیشتری دارند، برای سقط جنین به ایالت‌های دیگر که در آن‌ها طرف داران "حافظان زندگی" فعال نیستند، سفر می‌کنند. اما آن‌ها که وضعیت مالی پایینی دارند، ناچارند که در می‌سی‌سی‌پی به تنها کلینیکی که به عمل سقط جنین دست می‌زند، رجوع کنند و این‌ها زنانی هستند که از ممنوعیت حق کورتاژ بیشترین ضربه را می‌خورند.

سیاه‌پوستان در می‌سی‌سی‌پی، 37 درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند و در واقع فقیرترین بخش مردم به شمار می‌روند. 73 درصد کورتاژشوندگان نیز، از همین قشر می‌باشند. زنانی که قصد کورتاژ دارند، بنا به قانون می‌بایست 24 ساعت بعد از معاینه اول، مجدداً به کلینیک مراجعه کنند. چنین قانونی به ویژه برای زنان کم‌درآمد و فقیر، بسیار سخت است. آنان که از راه‌های دور به کلینیک می‌آیند و اتوموبیلی در اختیار ندارند، مجبورند خرج سفرشان را که دو برابر می‌شود، تحمل کنند و روزهای بیشتری را از کار مرخصی بگیرند. سازمان بیمه‌های اجتماعی نیز خرج عمل سقط جنین را به عهده نمی‌گیرد. یک دختر زیر 18 سال به اجازه پدر و مادر نیاز دارد، حتی اگر پدر و مادر جدا از هم بوده و یا یکی در شهر یا ایالت دیگری زندگی کند و یا حتی اگر این دختر یکی از والدینش را هرگز ندیده باشد، می‌بایست در هر حال اجازه پدر و مادر را به همراه بیاورد. و اگر نتواند موفق شود، به اجازه رسمی دادگاه نیاز دارد!

در مدارس می‌سی‌سی‌پی هیچ‌گونه درسی مربوط به سکس‌وال و روشن‌گری در این خصوص، وجود ندارد و تنها گاه و گداری از پرهیزکاری و عدم داشتن رابطه جنسی صحبت می‌شود. در حالی که ایالت می‌سی‌سی‌پی یکی از سه ایالتی است که در آن حاملگی زیر 18 سال میزان بسیار بالایی را درآورد و یکی از ایالت‌هایی است که مرگ و میر نوزادان بسیار زیاد است و در مجموع 24 درصد کودکان در این ایالت، زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در چنین شرایطی می‌بایست با طرف دار حق سقط جنین بود و یا علیه آن. حد وسط وجود ندارد و هیچ سازمانی میان این دو به وجود نمی‌آید. این اختلاف نظر در آمریکا، تنها به مثابه یک بحث و مناظره میان موافقین و مخالفین نیست، بلکه امری سیاسی و فاکتوری تعیین‌کننده در جریان انتخابات است؛ اختلافی که کشور را به دو بخش تقسیم می‌کند.

در واقع هنوز حق سقط جنین در آمریکا، قانوناً تا ماه ششم بارداری به رسمیت شناخته می‌شود. اما از نوامبر 2006 بحث ممنوع بودن قطع بارداری از ماه سوم به بعد آغاز شده است و اگر چنین قانونی به تصویب برسد، حق سقط جنین آزاد برای زنان در 50 ایالت آمریکا از بین خواهد رفت. قانونی که بعد از مبارزات مداوم زنان از سال 1973 برقرار شده بود.

بحث درباره حق سقط جنین، بار دیگر به نسل کنونی نشان می‌دهد که چگونه هر قانونی خاصیت فرگونه دارد و می‌تواند همه چیز را مجدداً به جای سابق خود برگرداند. بحث ممنوعیت حق سقط جنین آزاد در آمریکا، به طور جدی در سال‌های گذشته دنبال شده است و در سال 2005، هشاد طرح اجرایی جهت تصویب ارائه شده است که از آن میان، 44 ایالت، قوانینی در جهت محدودیت‌های جدی در امر قطع بارداری به تصویب رسانده‌اند و اگر قانون لغو قطع بارداری از ماه سوم به بعد در دادگاه پیروزی برسد، 21 ایالت آمریکا حق کورتاژ را لغو خواهد کرد. بی‌خود نیست که بوش به تازگی دو قاضی محافظه‌کار را به ریاست دادگاه برگمارده است. آمریکا، یکی از قدرتمندترین کشورهای دنیا، بعد از 33 سال، قانونی را به تصویب می‌رساند که تحت آن، زنان این کشور همانند زنان در بنگلادش، نیجریه و یا هائیتی، تحت فشار قرار خواهند گرفت و حشمان، حق تعیین سرنوشتشان با یک چشم بر هم‌زدن از بین خواهد رفت.

لهستان:

در لهستان تنها زنانی حق سقط جنین آزاد دارند که یا زندگی‌شان در خطر باشد و یا بارداری ناشی از تجاوز جنسی بوده باشد. هرچند که پزشکان کاتولیک این کشور، در چنین حالت‌هایی نیز انجام عمل کورتاژ را تا 99 درصد رد می‌کنند. نتیجه این‌که، سالانه در حد 200 هزار کورتاژ غیرقانونی در لهستان انجام می‌گیرد.

آلیسیا، زنی 35 ساله که از بیماری چشم در رنج است و هر زایمان، برایش خطر کوری در بردارد، تلاش می‌کند تا اجازه سقط جنین قانونی را به دست آورد. اکنون آلیسیا، در لهستان، زن معروفی شده است، زیرا علیه کشورش به دادگاه حمایت از حقوق بشر در اروپا شکایت کرده است. او که در زمان اولین بارداری خود، به علت رشد جنین خارج از رحم، در معرض خطر جانی بود، نتوانست پزشکان را متقاعد به دادن اجازه سقط جنین نماید. پس از آن که وضعیت چشمش بعد از 2 زایمان رو به شدت نهاد، پزشکان اعلام کردند که زایمان سوم خطر پاره شدن پرده چشم را دربردارد. اکنون آلیسیا برای بار سوم باردار است و می‌خواهد به صورت قانونی و به طور آزاد سقط جنین کند، اما اجازه این عمل را ندارد.

مطابق قانون در لهستان، جنینی که خارج از رحم رشد کند، مجوز کورتاژ دارد. اما حتی این امر قانونی نیز در لهستان انجام پذیر نیست. پزشکان به علت ترس از تهدیدهایی که می‌شوند، دست به عمل سقط جنین نمی‌زنند و حتی شرایط زن را نیز بررسی نمی‌کنند. آن‌ها نمی‌خواهند هیچ‌گونه ربطی به این مسئله پیدا کنند. در چنین شرایطی رسماً اعلام می‌شود که هر ساله در

حق سقط جنین، زیر فشار کلیسا!

لهستان حدوداً 200 سقط جنین انجام می‌گیرد. فدراسیون زنان در لهستان معتقد است که این رقم، هیچ تناسبی با واقعیت موجود ندارد. واقعیت این است که بنا به آمار رسمی، رشد جمعیت در لهستان از سال‌های 70 تاکنون 125 کودک است و کمبود روشن‌گری برای پیش‌گیری از بارداری و محدودیت امکانات و وسایل جلوگیری از بارداری نیز، از خصوصیات بارز این کشور کاتولیک است، پس می‌بایست به رقم 200 سقط جنین در سال شک کرد. فدراسیون زنان اعلام می‌کند که سالانه 80 تا 200 هزار سقط جنین غیرقانونی در لهستان انجام می‌گیرد.

در مدارس لهستان تبلیغ می‌شود که کورتاژ باعث انواع و اقسام امراض روانی می‌شود و آن‌هایی که دست به عمل سقط جنین زده‌اند، یا الکلی و معتاد شده‌اند و یا خودکشی کرده‌اند. در مدارس تدریس می‌شود که قرص‌های جلوگیری از بارداری، حاوی هورمون‌هایی است که به بدن آسیب وارد می‌آورند. و جلوگیری طبیعی با در نظر گرفتن تاریخ تخم‌ریزی، بهترین راه پیش‌گیری از بارداری است. در نتیجه 20 درصد تمام زن‌های 24 تا 40 ساله لهستانی از این طریق به پیش‌گیری از بارداری دست می‌زنند. جالب این‌جاست که در روزنامه‌های رسمی این کشور، می‌توان اطلاعاتی‌های مربوط به سقط جنین غیرقانونی را یافت. هرچند که تمامی جملات به صورتی پوشیده بیان شده‌اند و تنها به طور غیر مستقیم به عمل کورتاژ اشاره دارند. برای مثال نوشته شده است: "هنرונوع معالجه‌ای انجام می‌شود" یا "چگونگی بازیابی منظم پرئود ماهانه!"

ماگدا زنی است که به یکی از این اطلاعاتی‌ها زنگ می‌زند و تقاضای قرار می‌کند. بطور کامل‌اعادی به او قرار دکتتر داده می‌شود و در مطب دکتتر نیز پرستار همه کارها را به طور طبیعی انجام می‌دهد و هیچ یک از طرفین کلمه‌ای از کورتاژ به میان نمی‌آورند. تنها به طور غیر مستقیم و به صورت سوم شخص به آن اشاره می‌شود. "هزینه‌اش چقدر است؟ چه زمانی انجام می‌گیرد و...."

ماگدا که از مادرش برای پرداخت هزینه کورتاژ درخواست کمک مالی کرده بود، با این پاسخ مواجه می‌شود که، سوپ را خونت پخته‌ای، خونت هم باید بخوری! چنین است در لهستان، جلوگیری از بارداری وظیفه زن است و در قطع بارداری نیز، زن مسئول شناخته می‌شود.

یکی از نویسندگان فمینیست لهستانی می‌گوید، شاید در آن زمان که کمونیسم بر کشور ما حاکم بود، بدون آگاهی و مطالعه، حق کورتاژ را به دست آوردیم و اکنون آن را به راحتی از دست دادیم!

کلیسای کاتولیک بعد از تغییر سیاست کشور لهستان در سال 1989 کمپین وسیعی در مقابله با حق سقط جنین به راه انداخت. پاپ پل دوم در اولین سفر خود بعد از سقوط کمونیسم به لهستان، کورتاژ را با آدم‌کشی دوران آشویتس مقایسه کرد و از رژیم درخواست کرد که به کشتن موجودات زنده انسانی پایان دهد. و چنین نیز شد! اعتراضات، تظاهرات، جمع‌آوری طومار و تلاش‌های بیشتر از دو میلیون زن اثری نداشت. از سال 1993 عمل سقط جنین، غیرقانونی اعلام گشت. لهستان مجدداً به دوره قبل از کمونیسم، یعنی به دوره حاکمیت مردسالاری بازگشت. طبیعتاً تمام این تبلیغات بر جوانان لهستانی اثرات فراوانی برجای گذاشته است. امروزه دختران جوان لهستانی سنوالمی‌کنند، چرا فمینیست‌ها این قدر ظالم هستند؟ چرا می‌خواهند نوزادها را بکشند؟ زنی که کورتاژ می‌کند، قاتل است!

ال سالوادور

ال سالوادور کشور کاتولیکی است که در رأس سایر کشورها، به تمامی آرزوهای گروه‌های "حفاظت‌از زندگی" جامه عمل می‌پوشاند.

زنانی که در ال سالوادور به بارداری خود خاتمه می‌دهند و پزشکان یا افرادی که دست به عمل سقط جنین می‌زنند، گاهی تا 30 سال به زندان متهم می‌شوند. عمل کورتاژ با ارتکاب به قتل تفاوتی ندارد. تمام استثنائاتی که در برخی از کشورهای کاتولیک، قطع بارداری را مجاز می‌کند، مانند بارداری در اثر تجاوز، ناقص بودن جنین، رشد جنین خارج از رحم، در خطر بودن زندگی مادر و غیره، در قوانین ال سالوادور وجود ندارد. قطع بارداری در هر شرایطی از سال‌های 90 به این سو، در ال سالوادور ممنوع شده است.

البته ال سالوادور تنها کشوری نیست که در آن عمل کورتاژ ممنوع بوده و شامل مجازات می‌باشد، مالتا، شیلی(*) و کلمبیا نیز از جمله همین کشورها هستند. اما در ال سالوادور علاوه بر ممنوعیت و مجازات شدید، یک جو پلیسی و اختناق نیز حاکم است. رژیم ال سالوادور تمامی دستگاه پلیس و امنیتی خود را به کار انداخته تا با "جنایت علیه کودکان و زنان" مبارزه قاطع عمل آورد و ریشه سقط جنین را بخشکاند!

بعد از این که از سال 1992 جنگ شهری در ال سالوادور به اتمام رسید، بحث بر سر حق سقط جنین آغاز شد. محافظه‌کاران از مجلس تقاضا کردند که روز 28 دسامبر را به یاد "متولد نشدگان" نام‌گذاری کنند. در مقابل، گروه چریکی سابق که بعدها رهبری حزب چپ را در این کشور عهده‌دار شد، طرحی مشتمل بر بسیاری از مسائل زنان از قبیل خشونت در خانه، تجاوز و هم چنین حق سقط جنین آزاد در صورت درخطر بودن مادر چه به لحاظ جسمی و چه روحی، به مجمع ملی ارائه دادند. هرچند که این طرح به تصویب نرسید، اما باعث به وجود آمدن مناظره و بحث‌های فراوانی در آن مورد گشت.

در همین زمان پاپ پل دوم، رهبر جدیدی برای کلیسای سان سالوادور انتخاب کرد که در ضمن داشتن محبوبیت در میان مردم، به شدت محافظه‌کار بوده و به این ترتیب سرنوشت سیاسی کشور را به دست خود گرفت. پس از آن طرح ممنوعیت کامل سقط جنین که توسط محافظه‌کاران به مجلس ارائه شد، با بی‌گیری‌های این رهبر کلیسا در سال 1998 به تصویب رسید. بر اساس این قانون، حفظ زندگی هر انسانی از اولین لحظه به وجود آمدن، یک پرسنپ‌خشنده ناپذیر برای رژیم محسوب می‌شود و تخطی از آن برای شخصی که دست به این عمل می‌زند، از 6 تا 12 سال مجازات زندان دارد. زنی که به بارداری خود خاتمه می‌دهد، می‌بایست مجازات 2 تا 8 سال زندان را بپذیرد باشد و کسانی که در این راه به طرفین کمک کرده‌اند، از 2 تا 5 سال زندان در انتظارشان است. اگر چنان‌چه ثابت شود که چنین امکان رشد و زیستن داشته، 30 تا 50 سال زندان، مجازات زنی است که به بارداری خود خاتمه داده است.

این عمل به مثابه یک جنایت سنگین شمرده می‌شود. دث زنی است که به علت وحشت از لو رفتن، حاضر نیست هنگام مصاحبه نام کامل خود را بر زبان آورد و در تمام لحظات با وحشت به دور و بر خود نگاه می‌کند. او زن جوانی است که در یک کارخانه پارچه بافی کار می‌کند و در قسمت فقیرنشین شهر سان سالوادور ساکن است. هنگامی که او برای بار دوم بارداری می‌شود، مردی که باعث بارداری او شده است، اعلام می‌کند که فرزندی نمی‌خواهد و این مشکل زن است و خود باید آن را حل کند. مادر او نیز بارها به او خاطر نشان کرده است که اگر باردار شود، باید از خانه برود.

دث در منت‌های ناامیدی و بعد از جستجوی فراوان شخصی را که به عمل کورتاژ دست می‌زند، می‌یابد و به آن جا می‌رود. خانه‌ای که در آن عمل کورتاژ انجام می‌شود، دخمه‌ای بود بسیار تاریک که حتی یک تخت نیز در آن وجود نداشت.

دث روی زمین دراز می‌کشد و پارچه‌ای را که دارای کمی داروی بی‌حس‌کننده بوده، زیر بینی خود می‌گذارد. زنی که دست به عمل کورتاژ می‌زند، میله‌ای مانند آنتن تلویزیون را وارد بدن او کرده و شروع به گرداندن آن میله در داخل رحم می‌کند. کاری که فریاد دث را از درد به آسمان بلند می‌کند. بعد از آن روزها و شب‌ها با تب و خون‌ریزی و تشنج گذشتند. ترس از لو رفتن و زندانی شدن، مانع مراجعه او به پزشک می‌شد.

بعد از سپری شدن یک هفته در حالی که حال دث رو به وخامت می‌گذاشت، مجبور به رفتن به بیمارستان شد. در معاینه اولیه روشن گردید که دث به عفونت شدید در ناحیه کلیه، کبد و ریه مبتلا شده است و در مراحل بعدی فاش گردید که عفونت از ناحیه رحم وی است که سوراخ شده و چرکی می‌تورم می‌باشد.

دث بعد از عمل، به مدت 6 روز در کما بسر برد و پس از به هوش آمدن، پلیس که در این فاصله به محل زندگی و محل کار او مراجعه کرده و از مادر، برادر، افراد فامیل و هم‌کاران او بازجویی به عمل آورده بود، شروع کرد به طرح سئوالاتی درباره چگونگی سقط جنین و افرادی که دست به این عمل زده‌اند. به او گفته می‌شد که اگر اطلاعات خود را بدهد، از مجازات معاف می‌شود.

از طرف دیگر مادر و دوستان او می‌گفتند، اگر اطلاعات بدهد از جانب باندی که دست به عمل کورتاژ می‌زنند، مورد مخاطره قرار می‌گیرد و آن‌ها دست به گرفتن انتقام خواهند زد. دث برای این که زندگی خود را از رفتن به زندان نجات دهد، تصمیم به دادن اطلاعاتش گرفت و یک ماه بعد در دادگاه تبرئه شد.

در ال سالوادور، هر دکتتری موظف است از یک سو، زنی را که کورتاژ شده است، به پلیس معرفی کند و از سوی دیگر به علت پرسنپ‌هایی که در حرفه پزشکی وجود دارد، می‌بایست از دادن اطلاعات به دیگران درباره بیمار خود، خودداری کند. در نتیجه تصمیم به معرفی زنی که دست به کورتاژ غیرقانونی زده‌اند و بعد ناچاراً به پزشک مراجعه کرده‌اند، به پزشک مربوطه ربط دارد. برخی به سرعت چنین زنی را به پلیس معرفی می‌کنند و برخی سعی می‌کنند که از این زنان حمایت کرده و آن‌ها را از دست‌گیری و زندان نجات دهند. در حالی که وحشت از لو رفتن توسط پرستاران و سایر کارکنان مطب نیز وجود دارد. به این دلیل بسیاری از پزشکان از دخالت در چنین مواردی دوری می‌ورزند.

قطع بارداری در ال سالوادور کاتولیک سه حالت دارد. آن‌هایی که وضع مالی خوبی دارند، یا به میامی سفر می‌کنند و یا به وسیله دکتتر خصوصی خود در مطب، به صورت کاملاً مخفیانه کورتاژ می‌شوند. زن‌هایی که امکانات مالی اندک دارند، یا با مصرف قرص ضد بارداری به مقدار بسیار زیاد، مواد ضد عفونی، آب صابون و یا موادی مانند آب باطری ماتین، شخصاً اقدام به سقط جنین خود می‌کنند و یا اغلب توسط افرادی غیرمتخصص در یک دخمه پنهانی کورتاژ می‌شوند و با رحم پاره‌پاره به بیمارستان مراجعه می‌کنند و یا جان خود را از دست می‌دهند. در این میان زنیانی نیز هستند که در اینترنت، اطلاعات و راه‌های مختلف قطع بارداری را جستجو می‌کنند و خود دست به عمل می‌زنند. در چنین حالتی اکثر از دارویی که برای زخم معده استفاده می‌شود، باخیر شده و با استفاده از این دارو در مجرای رحم خود، باعث خون‌ریزی رحم می‌شوند و با مراجعه به بیمارستان به عنوان سقط جنین طبیعی و بدون خطر مجازات، بارداری خود را قطع می‌کنند.

حق سقط جنین، زیر فشار کلیسا!

زنی که به طور مخفیانه و کاملاً سکرت سازمان دهی عمل سقط جنین را به عهده گرفته، تعریف می کند که برای این کار دو شماره تلفن دارد. یکی علنی که به همه داده می شود و آن دیگری، مخفی که تنها به تعداد محدودی داده می شود. این تعداد در حدود 20 نفر هستند که اکثراً از سازمان های طرف دار زنان می باشند و اجازه پخش این شماره تلفن را ندارند و تنها در موارد کاملاً مطمئن و محتاج، شماره را می دهند. در این صورت، زنی که واقعا به کمک نیاز دارد، به پزشکی که در کشورهای هم جوار، به این کار می پردازند، وصل می شود. چنین تماس های تلفنی می بایست کاملاً حساب شده و با رعایت مخفی کاری انجام گیری و جملاتی به کار رود که مستقیماً به معنای کورتاژ نباشند. وقتی چنین رابطه ای سازمان داده شد، پزشک مربوطه به ال سالوادور می آید و به طور رایگان این عمل را انجام می دهد. در این حالت هویت پزشک کاملاً مخفی باقی می ماند.

تحقیقات نشان می دهد که بعد از سال 1998، دادگاه های مربوط به عمل سقط جنین در ال سالوادور دو برابر شده است و سالانه به طور متوسط 100 مورد به دادگاه ارجاع داده می شود. شکایت هایی که در دادگاه مورد بررسی قرار می گیرند، اکثراً مربوط به زنان و یا پزشکان هستند. گاهی نسبت به دوست، مادر و یا شخص دیگری که به عمل سقط جنین کمک کرده است، نیز شکایت به عمل آمده است.

این تحقیقات گویای آن است که امروزه اکثر این زنان از قشر دانش جویان، زنان خانه دار، کارگر خانگی و فروشنده می باشند. در حالی که سابقاً زنانی که دست به عمل کورتاژ غیر قانونی می زدند، غالباً خدمت کاران و کارگران کارخانه ها بوده اند.

(*) اخیراً در نیبلی، بعد از پیروزی خانم باشلت، حق سقط جنین آزاد با وجود مخالفت های شدید کلیسا، به رسمیت شناخته شده است.



بیانیه ی دانشجویان چپ دانشگاه های تهران

در محکومیت احکام صادره علیه فعالین جنبش زنان

در ادامه ی پروژه ی سرکوب جنبش های اجتماعی در ایران احکامی علیه فعالین جنبش زنان صادر شده است. از آن جمله دلارام علی بنا به حکم دادگاه به جرم شرکت در تجمع 22 خرداد 85 به دو سال و 10 ماه حبس تعزیری و 10 ضربه شلاق، و علیه اقدام دوست به 3 سال و 4 ماه حبس و 20 ضربه شلاق محکوم شده اند. این اقدام نشانه ی عزم حاکمیت برای سرکوب شدید و خشونت بار جنبش ها و فعالین اجتماعی است. ما شرکت در تجمعات و گردهمایی هایی که در اعتراض به نابرابری های جنسیتی و قوانین زن ستیز موجود برگزار می شوند را حق بدیهی تمام زنان و مردان می دانیم و بدینوسیله اعتراض خود را به احکام صادره بیان می نمایم.

این ها همه در شرایطی اتفاق می افتند که حاکمیت حق انتخاب آزادانه ی پوشش را به رسمیت نمی شناسد و به بهانه ی امنیت اجتماعی، دامنه ی سرکوب را گسترش می دهد. در شرایطی که دوستان و رفقای پلی تکنیکی ما در زندان به سر می برند و هر روز شاهد برخورد با کارگران و فعالین جنبش کارگری هستیم، صدور این احکام تائیدی بر عزم حاکمیت برای اجرای پروژه ی سرکوب گسترده ی جنبش های اجتماعی است. یکبار دیگر این احکام را محکوم نموده و تمامی زنان، کارگران، دانشجویان و مردم آزادیخواه ایران را به مقاومت در برابر گسترش سرکوب اجتماعی و پیگیری حقوق بدیهی و انسانی زنان فرا می خوانیم.

جمعی از دانشجویان چپ دانشگاه های تهران

1386/4/17

ضرب و شتم وحشیانه و ربودن مجدد منصور اسانلو رئیس سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه

روز سه شنبه ۱۹ تیر ۱۳۸۶ بین ساعت ۷ تا ۵/۷ شب در خیابان گلپک تقاطع مسیر باختر در چند صد متری خانه آقای منصور اسانلو یک ماشین پژو جلوی اتوبوس حامل ایشان پیچید و چهار نفر از عوامل رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی که سرنشین این ماشین بودند آقای اسانلو را با خشونت از اتوبوس خارج کردند، به گواهی شاهدان محلی آقای اسانلو را مورد ضرب و شتم قرار دادند، به زور وارد ماشین پژو نمودند و به سرعت به مقصد نامعلومی از محل دور شدند.

این نخستین بار نیست که رژیم مرتجع و خونخوار جمهوری اسلامی به آدم ربائی، ضرب و شتم و شکنجه های وحشیانه، بازداشت و ارباب روی می آورد: پرونده جنایات و سرکوب های جمهوری اسلامی به سنگینی پرونده چپاول و دزدی، استثمار و حق کشی ها، ویرانگری و فساد این رژیم و حامیان اوست. بی سبب نیست که رژیم در مقابل هر اعتراض، هر جنبش حق طلبانه، هر تلاش برای آزادی و زندگی انسانی، هر روشنگری و هرگونه حرکت متشکل و مستقل، به ویژه تلاش کارگران برای سازمان یابی و سازماندهی - حتی در سطحی ابتدائی - به خشن ترین روش های سرکوب متوسل می شود. به موازات افزایش سرکوب و اختناق، به شدت استثمار کارگران و زحمتکشان، به ابعاد نجومی زدنی ها و غارت ها و تباهی و ویرانگری اش می افزاید تا سلطه مشتی سرمایه دار و زمیندار نظامی و اداری، تاجر گردن کلفت و روحانیان حاکم را - که رژیم جمهوری اسلامی نماینده منافع چپالگرانه آنهاست - بر تمام عرصه های زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی کشور طولانی تر کند. آری در ایران نیز مانند تمام نقاط گیتی، و حتی شدید تر از جاهای دیگر، استثمار کارگران و سرکوب و استبداد سیاسی به هم پیوسته اند. به همین طریق رهائی کارگران از استثمار اقتصادی نیز در گرو کسب وسیع ترین آزادی سیاسی است: آزادی سیاسی و دموکراسی ای که تنها با برانداختن رژیم حاکم به دست توانای کارگران و زحمتکشان و با استقرار حکومت کارگری به دست می آید.

تا سرنگونی و برای سرنگونی. این ننگ تاریخی، باید در مقابل هر حرکت سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی مقاومت کرد و او را وادار به عقب نشینی نمود. در ماه های اخیر دامنه تجاوزات رژیم جمهوری اسلامی به حقوق کارگران و به طور کلی حقوق توده مردم بیش از پیش گسترش یافته است: سرکوب جنبش معلمان و بازداشت ده ها تن از آنان در شهرهای مختلف، بازداشت محمود صالحی، سرکوب تظاهرات اول ماه مه در تهران و کردستان و ضرب و شتم و دستگیری فعالان کارگری در تظاهرات و بیرون از تظاهرات، صدور احکام زندان برای فعالان جنبش زنان، ضرب و شتم و بازداشت ابراهیم مددی نایب رئیس سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه و سرانجام ضرب و شتم و ربودن منصور اسانلو حلقه هایی از این زنجیر طولانی سرکوب و نقض حقوق کارگران و کل توده مردم را تشکیل می دهند.

جمهوری اسلامی با افزایش سرکوب از یک سو و تبلیغات پان اسلامیتی - شوونیستی و رجزخوانی عوام فریبانه « ضد امپریالیستی » از سوی دیگر می کوشد جنبش کارگری ایران را در نطفه خفه کند، با اعمال فشار بر فعالان جنبش آنان را منفعل سازد، به آنان اتهام همکاری با قدرت های خارجی وارد کند. به همین دلیل افشای رژیم در سطح داخلی و خارجی امروز بیش از هر زمان لازم است: باید به توده مردم ایران و جهان نشان داد این رژیم جمهوری اسلامی است که با زد و بند های پشت پرده با قدرت های ارتجاعی بین المللی و منطبقه ای و نیز با تلاش برای تبدیل شدن به قدرت برتر منطقه و حمایت از نیروهای ارتجاعی منطقه خاورمیانه بیشترین خدمت را به امپریالیسم و ارتجاع می کند و به ویژه به طبقه کارگر و به وحدت بین المللی کارگران لطمات جبران ناپذیر مادی و معنوی وارد می نماید.

کارگران!

ضرب و شتم و ربودن منصور اسانلو تهاجم وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی به حقوق همه شماست! سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه - به رغم هر نظر و انتقادی که ممکن است در باره عملکرد آن داشته باشیم - یک دستاورد کارگری است، محصول تلاش، رنج، فداکاری و ابزار مبارزه هزاران کارگر است. نباید گذاشت رژیم جمهوری اسلامی این دستاورد را پامال کند و با به تباهی بکشاند.

برای آزادی فوری و بی قید و شرط منصور اسانلو، محمود صالحی و دیگر فعالان کارگری، منع تعقیب و لغو اتهامات آنان، بازگرداندن همه کارگران اخراجی شرکت واحد بر سر کار با پرداخت کامل حقوق و مزایای زمان برکناری از کار، برای آزادی تشکل و آزادی بیان، گردهمائی، اعتراض و اعتصاب مبارزه کنیم.

۲۰ تیر ۱۳۸۶ ، ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۷ جمعی از کمونیست های ایران (آخرش)

اعدام کودکان در ایران

*رقم کودکان اعدام شده در ایران 8 برابر بیشتر از اعدام کودکان در هر کشور دیگری است... جمهوری اسلامی در زمینه اعدام کودکان در سطح جهان همچنان صدرنشین است و بر اساس شاخص نسبی و تقسیم تعداد اعدام شدگان بر جمعیت، سالانه بیش از هر کشوری دیگری احکام اعدام اجرا میکند.

روشنگری: رژیم اسلامی تنها زندانیان سیاسی را شکنجه و اعدام نمی کند، بیدادگاههای این رژیم تنها به انتقام وحشیانه از قربانیان فقر و فلاکت و تهیدستی نمی پردازد. در زمینه اعدام کودکان نیز چنان که گزارش زیر از دیده بان حقوق بشر نشان می دهد، جمهوری اسلامی صدرنشین جهان است. گزارش زیر صرفنظر از مقاصد و انگیزه های گزارشگران، در رابطه با اعدام کودکان و نوجوانان نکته ای را به تلویح و در چهارچوب ذکر نمونه ای از اعدام در شیراز آورده است که البته از سوی فعالان حقوق بشر در ایران پیش از این صریحا مورد توجه و تاکید قرار گرفته. به دنبال اعتراض جهانی و داخلی به اعدام کودکان، رژیم به ترفند تازه ای دست زده است و نوجوانان بزه کار را پس از اخذ اعتراف زیر شکنجه، آنقدر در زندان نگاه می دارد تا به سن 18 سالگی برسند و سپس آنها را اعدام می کند. این روش ضد انسانی گریزگاهی برای دستگاه قضایی رژیم شده است تا مدعی گردد که کودکان در ایران اعدام نمی شوند. در حالی که عدم انطباق حکم صادره با زمان ارتکاب بزه و سن بزه کار به صریح ترین شکلی نقض حقوق متهم است.

متن گزارش :

سازمان دیده بان حقوق بشر امروز اعلام کرد که ایران باید فوراً استفاده از مجازات مرگ برای جرانمی که نوجوانان زیر 18 سال انجام می دهند را به تعلیق در بیاورد. تاکنون مشخص شده است که ایران از سال 2004، 17 بزهکار کودک را اعدام کرده است که این رقم 8 برابر بیشتر از اعدام کودکان در هر کشور دیگری است.

مقامات عالی رتبه قوه قضائیه ایران همواره احکام مرگ که به صورت پیاپی برای کودکان بزهکار صادر شده است، را تائید کرده اند. در حالی که در برخی موارد این محکومان تنها 15 سال سن داشتند.

این احکام میثاق های بین المللی که مجازات مرگ برای جرانم مرتکب شده از سوی افراد زیر 18 سال را منع می کند و ایران ملزم به رعایت آنها است را نقض می کند. در برخی موارد این حکم ها حتی بر خلاف قوانین داخلی ایران است که محاکمه افراد زیر 18 سال را در صلاحیت دادگاه ویژه اطفال میدانند.

کلاریسا بن کامو پژوهشگر حقوق کودکان در بخش خاور میانه سازمان دیده بان حقوق بشر گفت: "ایران شاخص شرم آور مقام اولی دنیا در اعدام کودکان را حفظ کرده است و مقامات مسئول باید فوراً به این وضعیت پایان دهند."

وی افزود که "حکومت ایران نیازمند است تا فرستادن کودکان برای اعدام را متوقف کند و اجرای الزامات بین المللی را از طریق تدوین و تصویب قوانینی در این باره آغاز نماید که به شکلی صریح مجازات مرگ کودکان را ممنوع کند."

ایران دو بزهکار جوان را در سال جاری اعدام کرده است. سید محمد رضا موسوی شیرازی 20 ساله در 2 اردیبهشت 1386 در زندان عادل آباد شیراز به جرم قتل اعدام شد. وی هنگامی که 16 سال داشت مرتکب جرم شده بود.

مقامات مسئول حتی به خانواده وی تاریخ اعدام او را اعلام نکردند. خانواده وی نتوانستند او را قبل از اعدام ببینند و آنان تنها پس از اجرای حکم از آن مطلع شدند.

مدارک موجود که در دست سازمان دیده بان حقوق بشر است، نشان می دهد که هم دادگاه بدوی و هم دیوان عالی کشور آگاه بودند که موسوی به اشتباه در دادگاه بزرگسالان محاکمه شده است. با این حال دیوان عالی تقاضای موسوی برای اعاده دادرسی در دادگاه ویژه اطفال را رد کرد و استدلال دادگاه بدوی را پذیرفت که این دادگاه بزرگسالان به عنوان "قائم مقام دادگاه اطفال" حکم صادر کرده است و "قید قائم مقامی سهوا از قلم افتاده است."

این دادگاه حکم مرگ را "با عنایت به اقرار صریح متهم در کلیه مراحل دادرسی" تائید کرد. دادگاه هیچ ایراد و قصوری در روند

دادرسی مشاهده نکرد در شرایطی که شکنجه و بد رفتاری در بازداشتگاه های ایران شایع است. تمایل دادگاه ها برای مبنی قرار دادن اعدام کودکان بر اساس اعترافات آنها بسیار آزار دهنده است. در موردی دیگر، مقامات ایرانی سعید قنبر زهی 17 ساله را در 6 خرداد 1386 در زاهدان اعدام کردند. بر اساس گزارش مطبوعات، بازداشت، اعترافات، محاکمه، حکم و اعدام در چند هفته رخ داد. این روند باعث تردیدهای جدی می شود که چگونه یک نوجوان 17 ساله می توانسته است از خود دفاع موثری داشته باشد و همچنین شائبه جدی وجود دارد که آیا معیارهای دادرسی عادلانه رعایت شده است؟

مقامات رسمی ایران بارها اعلام کرده اند که در حال بررسی مساله رعایت الزامات قانونی هستند تا به اعدام مجرمان نوجوان پایان دهند.

مقامات بلند پایه قوه قضائیه مکرراً گفته اند که جوانان در ایران اعدام نمی شوند. رئیس دادگستری تهران علیرضا آوایی در نهم مهر 1385 به خبرنگاران گفت: "اکنون مشی بر این است که حکم اعدام افراد زیر 18 سال اجرا نشود و مدت قابل توجهی نیز اجرا نشده است". مقامات ایران همچنین به تمهیدات قانونی اشاره می کنند که چهارچوب قانونی جدیدی برای دادگاه اطفال تدوین می کند که از تابستان پیش در مجلس در انتظار بررسی است و ادعا می کنند این طرح به اعدام افراد مجرم زیر 18 سال پایان خواهد داد. اما در حقیقت این قانون فقط احتمال تخفیف مجازات را پیشنهاد می کند فقط در مواردی که قاضی تشخیص دهد که متهم به لحاظ ذهنی بالغ نبوده است. ماده 33 قانون پیشنهادی به صراحت اعلام می کند که تخفیف مجازات در جرائم قصاص و حد برای مجازات هایی چون اعدام باید زمانی به کار برده شود که بلوغ روانی متهم محل شک باشد.

جرانم قصاص اقدام مجرمانه ای است علیه حقوق فردی و بر این اساس قربانی سزاوار است که کیفر مشابهی را انجام دهد. جرانم حد در قانون مجازات اسلامی تعریف شده اند.

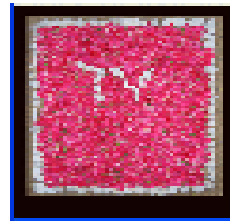
ماده 31.3 قانون پیشنهادی بیان می کند، حکم مجازات مرگ و حبس ابد در صورتی که برای متهمان 15-18 سال صادر شده باشد، می تواند به احکام زندان از 2 تا 8 سال در مراکز باز پروری نوجوانان کاهش داده شود. اکثریت احکام اعدام اطفال در ایران مربوط به مجازات های قصاص و حد هستند و زمانی قابل اجرا هستند که قضات تشخیص دهند که در بلوغ روانی متهمین تردیدی وجود ندارد.

بن کامو گفت: "ایران مدت زمان زیاد و بیش از اندازه ای داشته است تا تعهد خود به پایان اعدام اطفال را نشان دهد." "حکومت الان باید قدم های اساسی و سریعی را در این زمینه بردارد." سازمان دیده بان حقوق بشر از مجلس ایران می خواهد تا صلاحیت قضایی در زمینه صدور حکم اعدام برای افراد زیر 18 سال را لغو کند. مجلس باید همچنین باقی مانده قوانین پیشنهادی برای الزامی بودن تخفیف احکام مرگ و حبس ابد را هر چه زود تر تصویب کند. سازمان دیده بان حقوق بشر مصرأ از شورای نگهبان که یک نهاد روحانی دارای حق وتو بر فراز مصوبات مجلس است، می خواهد با این قانون پیشنهادی مخالفت نکند.

فقط ایران، سوئدان، چین و پاکستان به عنوان کشورهایی شناخته شده اند که از سال 2004 مجرمان جوان را اعدام کرده اند. سوئدان دو فقره از این اعدام ها را در سال 2005 اجرا کرده است در حالی که چین یک مورد مشابه در سال 2004 و پاکستان یک مورد مشابه در سال 2005 داشته اند. بر عکس ایران حداقل سه مورد مشابه در سال 2004، هشت مورد در سال 2005 و چهار مورد در سال 2006 داشته است.

بر مبنای تعداد کل اعدام، اعم از نوجوانان و بزرگسالان، فقط چین، تعداد اعدام بیشتری از ایران داشته است. بر اساس شاخص نسبی و تقسیم تعداد اعدام شدگان بر جمعیت، ایران سالانه بیش از هر کشوری دیگری احکام اعدام اجرا میکند.

دو معاهده بین المللی میثاق حقوق کودک و میثاق حقوق مدنی و سیاسی اجرای حکم اعدام برای افرادی که زیر 18 سال سن دارند را ممنوع کرده است. ایران هر دوی این معاهدات را تصویب کرده است. برگرفته از سایت : روشنگری



پاسخ صادق افروز به پرسش های گزارشگران

با تشکر از شما آقای افروز که در این پرسش و پاسخ شرکت میکنید

گزارشگران : هدف رژیم جمهوری اسلامی از کشتار زندانیان سیاسی چه بود و در چه شرایطی صورت گرفت؟

صادق افروز: حالا که در حدود 30 سال از بهمن 57 فاصله گرفته ایم وقتی به عقب نگاه می کنیم و خاطرات آنروزها را در ذهن مان مرور می کنیم بهتر می توانیم ببینیم در چه آش شلغمکاری غوطه ور بودیم. منظورم جامعه ایران در آن روز هاست که ترکیب عجیب و غریبی بود از مدرنیسم اخته شده بورژوازی ، لیبرالیسم مذهبی ، روحانیت شیعه ، بازار سنتی ، گروه های مختلف مارکسیستی ، سوسیالیست های مذهبی . رژیم شاه با عقیم کردن دمکراسی بورژوازی به مدرنیسم بورژوازی تا مرز آزادی سیاسی اجازه تنفس می داد . ناسیونالیست ها و لیبرال های مذهبی اگرچه به طور نسبی محدود بودند ولی در فضای سرنیزه آریامهری به کارشان مشغول بودند و کارخانه هایشان را میچرخاندند. روحانیت شیعه نیز به فعالیت هایش در مسجد و حوزه مشغول بود . اما اوضاع برای مارکسیست ها و سوسیالیست های مذهبی کاملا متفاوت بود

رژیم شاه با سرکوب و حشیانه فعالین چپ و سوسیالیست های مذهبی و محدود کردن نسبی و ملایم ناسیونالیست ها و لیبرال های مذهبی و آخوند های شیعه ، از نظمی دفاع می کرد که ایران را به بهشت کمپرادور ها تبدیل کرده بود . مارکسیست ها و سوسیالیست های مذهبی در همین رابطه به زندان می افتادند و شکنجه می شدند. با جایجایی قدرت در بهمن 57 روحانیت نه تنها محدودیت های سابق را برطرف کرد بلکه بالاترین مقامات کشور را در اختیار گرفت . معظم الله تشریف نفس شان را بردند و ولی فقیه مقام معظم رهبری به تخت ریاست جلوس فرمودند. در این نظم جدید، اسلام سیاسی ولایت فقیهی جایگزین مدرنیسم دم بریده آریامهری شد . رسالت نظم جدید این بود که در جامعه سرمایه داری ایران پس از سرکوب تمامی نیروهای مخالف قوانین شریعت را جاری کند . هواداران رژیم سابق و لیبرال ها با یک تشر صحنه را ترک کردند ولی مارکسیست ها و مجاهدین بییدی نبودند که از این باد ها بلرزند . کینه روحانیت از مجاهدین یک کینه طبقاتی است. روحانیت شیعه از آنجایی که همواره از فنودال ها و بورژوا ها دفاع کرده از نزدیکی مجاهدین با مارکسیست ها خشمگین بود . حالا با خیمه زدن به قدرت سیاسی و تبدیل شدن به بزرگترین کارفرمای کشور این خشم و نفرت دو چندان می شد . وعده و وعید و رشوه توانست مجاهدین را سر عقل بیاورد .

دشمنی آخوند های شیعه با مارکسیست ها که دیگر جای خود را داشت مائترالیسم مارکسیستی و سوسیالیسم انقلابی این گروه ها از دو جنبه دکان آخوند ها را تخته می کرد . در درجه اول کارگران را به شورش علیه کارفرمای جدید و می داشت و در درجه دوم ریاکاری دینی را افشا می نمود . پیوستن هرچه بیشتر جوانان و کارگران به سازمان های انقلابی بخصوص پس از سرکوب شوراهای کارگری و ملل تحت ستم و زنان و دانشجویان رژیم را به این نتیجه گیری رساند که تنها راه حفظ و بقایش از بین بردن فیزیکی فعالین سیاسی است . رژیم علیرغم در اختیار داشتن روزنامه و رادیو و تلوزیون باز هم حریف گروه های سیاسی نمی شد . در حالی که روزنامه های کیهان و اطلاعات و جمهوری اسلامی در بساط روزنامه فروشی ها باد می کرد روزنامه های گروه های مخالف به سرعت نایاب می شد . این سرکوب فیزیکی طی چند مرحله انجام شد . آغاز این سرکوب ها به سال 1360 برمی گردد که با اعدام سعید سلطانیور و محسن فاضل و تعداد زیادی از کادر ها و اعضای سازمان پیکار آغاز شد و در 1367 این کشتار ها به اوج خود رسید . اگر این اعدام ها در سال 60 به منظور بیرون کردن رقیبا از صحنه سیاسی بود در سال 67 با هدف دیگری انجام شد . در سال 67 دیگر گروه فعال سیاسی در کشور باقی نمانده بود . پس رژیم چه احتیاجی داشت که دست به این اعدام های وسیع بزند ؟ من با این نظر موافقم که همزمانی این اعدام های وسیع با سرکشتن جام زهر و پذیرش شکست در جنگ باعراق از سوی

رهبران جمهوری اسلامی تصادفی نبود . رهبران رژیم با این اقدام می خواستند بر روحیه بسیار ضعیف رهبران سپاه وگسترش اختلاف بین شان فائق آمده با آلوده کردن دستشان در خون زندانیان انقلابی آنها را به سکوت و بیعت و ادانر کنند .

گزارشگران: نخستین سمینار سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی در ایران، در تابستان 2005 در کلن- آلمان بر گزار شد. امسال نیز، از 24 تا 26 اوت، دومین گردهمایی سراسری در شهر کلن تدارک دیده شده است. ضرورت بر گزاری چنین گردهمایی هائی را چگونه ارزیابی میکنید؟

صادق افروز : اپوزیسیون راست آگاهانه به این دروغ دامن می زند که انقلابیون چپ باعث روی کار آمدن رژیم اسلامی شده اند. چنین گردهمایی ها به نسل جوانی که بعد از 1360 متولد شده اند جایگاه واقعی چپ را در جامعه ایران در آن دوره یادآور می شود . به آنها یادآور می شود که چپ انقلابی قهرمانان

ه برای جلوگیری از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی مبارزه کرد و از جان خود مایه گذاشت . من به جا می دانم یاد آوری کنم از یکی از هزاران انقلابی که در همین سال 1367 اعدام شد . رفیق مصطفی فرهادی دانشجوی مکانیک دانشکده فنی که در سال های 52-1351 به مجاهدین پیوسته بود . پس از 5 سال زندگی مخفی ، مصطفی در سال 56 دستگیر و به حبس ابد محکوم شد . در سال 60 جمهوری اسلامی دوباره مصطفی را به حبس ابد محکوم کرد . در سال 67 خمینی دستور داد هرکس سر موضع است را اعدام کنند . برادر مصطفی که در آن موقع وزیر بهداشتی بود به همراه برادر دیگرش از اعضای گروه میثمی به زندان میروند و از مصطفی با عجز و لایه تقاضا می کنند که از خر شیطان پایین بیاید و بگوید اسلام آورده و مارکسیسم را کنار گذاشته است . مصطفی با تشکر از برادرانش که نگران هستند پاسخ می دهد از من خواسته اند بین سوسیالیسم و زنده بودن یکی را انتخاب کنم ولی برای این من سوسیالیسم خود زندگی است . جمهوری اسلامی این انسان شریف و مبارز را در اوج بی شرمی اعدام کرد . چنین گردهمایی هایی به برافراشتن پرچم سرخی که هزاران انقلابی مثل مصطفی باخون خود رنگین کردند کمک می کند و به نسل جوان آگاهی می بخشد . و کارگران را با تاریخ واقعی آشنا می کند .

گزارشگران: به نظر شما در این گردهمایی به چه محورها و نکاتی باید توجه داشت؟ و اینکه گردهمایی امسال به موضوع زندانی سیاسی و جنبش های اجتماعی می پردازد. رابطه جنبش های اجتماعی و پدیده سرکوب را چگونه تعریف می کنید؟

صادق افروز : باید تا می توانید در گسترده ترین سطح ممکن از طریق رادیو ها و تلوزیون هایی که به سمت ایران برنامه پخش می کنند مردم داخل را در جریان این بزرگداشت بگذارید . با نشان دادن زندگی نامه ها و عکس ها و شرح حال ها یاد این عزیزان را زنده کنید . رژیم ایدئولوژیک اسلامی مثل بختک خودش را روی مناسبات سرمایه داری پهن کرده است . متأسفانه در خلا حزب انقلابی رهبری کننده، رژیم جنبش های پراکنده اجتماعی را سرکوب میکند . رهبران جنبش ها را زندانی و شکنجه می کند . جنبش کارگران ، زنان ، دانشجویان و ملل تحت ستم همواره تحت فشار رژیم فرار دارند . گرد همایی هایی نظیر آنچه در نظر دارید می تواند با ورق زدن تاریخ 3 دهه گذشته بین جنبش های موجود یک رابطه و هماهنگی ایجاد کند .

گزارشگران : برای پیشبرد و موفقیت این گردهمایی چه پیشنهادی دارید و در این رابطه چه اهدافی درازمدتی را باید در نظر داشت؟

صادق افروز: باید توجه داشته باشیم که افراد به دلیل صرف زندانی سیاسی بودن مترقی نیستند . ما افرادی را می شناسیم که خوب زمانی زندانی سیاسی بودند شکنجه هم شده اند در بعضی مواقع مقاومت خوبی هم کرده اند ولی حالا به ارتجاع جهانی پیوسته اند . با همکاران امپریالیسم جلسه تشکیل می دهند و از گذشته خود نادم هستند. برای موفقیت این گردهمایی لازم است برنامه سیاسی مترقی مورد نظر باشد تا صرف سابقه زندانی سیاسی . از جمله کارهایی که این گرد همایی می تواند بکند باتکیه بر پشتیبانی نیروهای مترقی در سطح جهانی یک موزه برای نشان دادن جنایات رژیم وبنای یادبود است . چیزی شبیه به آنچه برای قربانیان جنایات هیتلری ساخته شد .

سپاس از شما بهروز سورن 28.6.2007 منبع: گزارشگران

.....

در هراس از برگزاری مراسم 18 تیر: شلیک دو گلوله در محاضره دفتر ادوار.

دو شنبه 9 ژوئیه 2007، بوسپله ی **دیاکو**

شاهدان عینی از مقابل دفتر ادوار تحکیم وحدت گزارش می دهند که این دفتر کاملاً در محاصره ی نیروهای انتظامی، نظامی و امنیتی حکومت اسلامی بوده و تا به حال دو گلوله به سمت این دفتر شلیک شده است. همچنین گزارشات دیگر حاکیست که حکومت با هراس برگزاری مراسم سالگرد 18 تیر، در صبحگاه امروز اعضای شورای مرکزی تحکیم وحدت، آقایان نیکونستی، هاشمی، هدایت، عرب، وقفی، و یزدانی را بازداشت کرده اند.

گزارش آوای پلی تکنیک از وقایع صبح 18 تیر

دو شنبه 9 ژوئیه 2007، بوسپله ی **دیاکو**

بازداشت اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت

نیروهای انتظامی و لباس شخصی صبح امروز (۸ تیرماه) با حمله به تحصن اعضای شورای دفتر تحکیم وحدت در برابر درب ولی عصر دانشگاه پلی تکنیک این دانشجویان را بازداشت کردند.

نیروهای انتظامی و لباس شخصی صبح امروز (۸ تیرماه) با حمله به تحصن اعضای شورای دفتر تحکیم وحدت در برابر درب ولی عصر دانشگاه پلی تکنیک این دانشجویان را بازداشت کردند.

اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت که از ساعت ۶ صبح امروز در پاسداشت ۱۸ تیرماه و در اعتراض به ادامه بازداشت ۸ دانشجوی دانشگاه پلی تکنیک در برابر دانشگاه پلی تکنیک محصن بودند مفارن ساعت ۷:۳۰ دقیقه با حمله نیروهای انتظامی و لباس شخصی بازداشت و به نقطه نامعلومی منتقل شده اند. گزارش شاهدان عینی از دگربری دانشجویان پیش از بازداشت با پلیس حکایت دارد.

گفتنی است مدیریت دانشگاه امیرکبیر از عصر روز گذشته طی اطلاعیه ای به بهانه اشکال در سیستم برق امروز این دانشگاه را تعطیل اعلام نموده بود.

محمد هاشمی، علی نیکونستی، مهدی عربشاهی، بهاره هدایت، حنیف یزدانی و علی وقفی اعضای بازداشت شده شورای مرکزی تحکیم هستند.

شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت با انتشار بیانیه زیر از صبح امروز در برابر دانشگاه پلی تکنیک متحصن شده بودند. در بیانیه این اتحادیه دانشجویی آمده است:

به نام خدا برخاسته ایم تا بانگ بیداریش سردهیم

بیانیه اعلام تحصن شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت در پاسداشت ۱۸ تیر در دوران نشست و سکوت جامعه ایرانی، و در زمان انفعال و سردرگمی روشنفکر و سیاستمدار مدعی، و آن هنگام که صدای کوس استبداد بر آستان بلند میهنان سرآساییده و چتر حیاتش بر اول و آخر ایرانمان گسترده است، و در کویی که نجوای شهادت شاهد شریف شریف نسلمان شهید عزت ابراهیم نژاد به گوش می رسد، و در روزگاری که عزت و اقتدار میهنمان برپای دلت و ناتوانی حاکمانان بر آب رفته است؛ برخاسته ایم تا بانگ بیداریش سردهیم و جامعه ی ایرانی و روشنفکران و سیاستمداران و شاهدان شریف شریف نسلمان و آستان بلند تاریخ میهنمان و عزت و اقتدارمان را بازخوانیم.

هرچند دنیای دانشگاه و حدیث رفته بر آن در چند صباح گذشته از این، و در این کنون پر سنوالبی جواب، به رنگ سیاه ظلم و ستم آغشته است. ما که خاطر از دشمنی ی سبزوار داریم و پادمان با زندان و تعلیق و تعطیل و ستاره رنگین است؛ در انتظار آزادی دوستان دربندمان ننشسته ایم؛ که ایستاده و استوار چون آنان برای رهایی شان رها از خویش گشته ایم. شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت در شرایطی اقدام به تحصن در راستای استیفای حقوقی از دست رفته می کند که انفعال و مصلحت سنجی پاره ای از روشنفکران و سیاستمداران بر جای حقیقت گرانی و حق محوری نشسته است. در نتیجه غبار یأس و ناامیدی دامن جامعه را آلوده است. ما فریاد نسلی هستیم تاوان پرداز نخواستہ ها و نکرده ها. مگر نه اینکه نسل ما نسل بی انتخاب است؟ نسلی که پرشپهانش بی پاسخ و کنشش واکنش تعبیر می شود. رسالت روشنفکر مدین در شیپور آگاهی است. آگاهی از رهگذر شنیدن

پاسخ پرسش حاصل می شود حال آنکه روشنفکران زمانه ی ما را یارای برآمدن از پس پرسشهای ما نیست.

بیانیه اعلام تحصن شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت در پاسداشت 18 تیر

علیه درد مشترک

دو شنبه 9 ژوئیه 2007، بوسپله ی **دیاکو**

شش نفر از اعضای شورای مرکزی تحکیم صبح امروز هنگامی که تحصنی را در اعتراض به بازداشت دانشجویان پلی تکنیک و فشارهای وارده بر دانشجویان برگزار کرده بودند بازداشت شدند.

محمد هاشمی، علی نیکو نستی، بهاره هدایت، مهدی عربشاهی، حنیف یزدانی و علی وقفی که از ساعت ۶ صبح مقابل دانشگاه پلی تکنیک تحصن کرده بودند پس از یکساعت ونیم توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند.

بیانیه اعلام تحصن شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت در پاسداشت 18 تیر را در ادامه مطلب بخوانید....

برخاسته ایم تا بانگ بیداریش سردهیم بیانیه اعلام تحصن شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت در پاسداشت 18 تیر

در دوران نشست و سکوت جامعه ایرانی، و در زمان انفعال و سردرگمی روشنفکر و سیاستمدار مدعی، و آن هنگام که صدای کوس استبداد بر آستان بلند میهنمان سرآساییده و چتر حیاتش بر اول و آخر ایرانمان گسترده است، و در کویی که نجوای شهادت شاهد شریف شریف نسلمان شهید عزت ابراهیم نژاد به گوش می رسد، و در روزگاری که عزت و اقتدار میهنمان برپای دلت و ناتوانی حاکمانان بر آب رفته است؛ برخاسته ایم تا بانگ بیداریش سردهیم و جامعه ی ایرانی و روشنفکران و سیاستمداران و شاهدان شریف شریف نسلمان و آستان بلند تاریخ میهنمان و عزت و اقتدارمان را بازخوانیم.

هرچند دنیای دانشگاه و حدیث رفته بر آن در چند صباح گذشته از این، و در این کنون پر سنوالبی جواب، به رنگ سیاه ظلم و ستم آغشته است. ما که خاطر از دشمنی ی سبزوار داریم و پادمان با زندان و تعلیق و تعطیل و ستاره رنگین است؛ در انتظار آزادی دوستان دربندمان ننشسته ایم؛ که ایستاده و استوار چون آنان برای رهایی شان رها از خویش گشته ایم.

شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت در شرایطی اقدام به تحصن در راستای استیفای حقوقی از دست رفته می کند که انفعال و مصلحت سنجی پاره ای از روشنفکران و سیاستمداران بر جای حقیقت گرانی و حق محوری نشسته است. در نتیجه غبار یأس و ناامیدی دامن جامعه را آلوده است. ما فریاد نسلی هستیم تاوان پرداز نخواستہ ها و نکرده ها. مگر نه اینکه نسل ما نسل بی انتخاب است؟ نسلی که پرشپهانش بی پاسخ و کنشش واکنش تعبیر می شود. رسالت روشنفکر مدین در شیپور آگاهی است. آگاهی از رهگذر شنیدن پاسخ پرسش حاصل می شود حال آنکه روشنفکران زمانه ی ما را یارای برآمدن از پس پرسشهای ما نیست.

نگاه به قدرت به مثابه ابزار سلطه بر مردمانی که در شناسایی و خواست حقوق شهروندی خویش درمانده اند مشخصه ی کنش سیاستمداران و حاکمانی است که در پس نقاب عدالت و آزادی و دینداری دروغینشان پنهان شده اند، و در این میان نسل ماست که مسرور از نقاب برفاکنند از چهره ی دروغین مدعیان، منادی عدالت و آزادی است. دانشگاه زنده است پس نسل ما زنده است، و فریاد آزادی و عدالت و دموکراسی و حقوق بشر از کنه وجود آن سربرمی آورد.

امروز هیجدهم تیرماه، هشت سال پس از تیرماه جوادان یکهزار و سیصد و هفتاد و هشت - روز تیلور روح اعتراض دانشگاه بر استبدادزانی و استبدادخونی - بود. پس امروز که کوله بار پرسشمان از علل استبداد رفته بر وجودمان، پاسخی از صدائی نمی شنود به بست سرور حیات منحصر به فرد خویش نشسته ایم تا به مردمان و نسلمان و روشنفکران و اساتیدمان و سیاستمداران و حاکمانان، بود وجود پرسشپهیمان را در این زمانه ی سراسر نیاز که کویر تشنه ی عطشناک جستجوگر ذهنمان لطافت بارش بارانی را احساس نمی کند، یادآور شویم. از این رو بداندید که هم اینک به بست غم ننشسته ایم. که آرمانپیمان بساط بستان است.

شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت 18 تیرماه 1386

برگرفته از: سلام دمکرات

.....

گزارشی از تبعیضی های آموزشی در کشور

«قدر این نیمکت ها و کلاس درس را بدانید.»

این جمله تکرار می شد، هر سال معلم یا معلم هایی بودند که این جمله کلیشه ای را در گوش ما بخوانند و ما قدر آن نیمکت ها را ندانستیم شاید هنوز هم ندانیم.

ما نیمکتی داشتیم با کتابی که در آن مردی با اسب می آمد یا نه پدري که آب می داد و نان. تخته سیاه را نگاه می کردیم و نرمی کج را حس می کردیم. ما... کاش همه مثل ما بودند، لحظه هایی را حس کردیم که خیلی ها از درک آن ناتوان بودند. چرا؟ چون در روستا مدرسه نبود و دختر روستایی را به مدرسه نمی فرستاد. پسر روستایی هم شاید بهتر بود در مزرعه می ماند تا نیروی کاری باشد؛ نیروی کاری کوچک.

نه، شاید اصلا در روستاها نبود، همین جا میان این خیابان های پر از دود بود. اما مجبور بود کار کند، او می توانست نان آور خانه باشد، به جای پدري که در کتاب برای ما نان و آب می آورد. بگنیم از بعضی ها. اینجا در این شهر بزرگ عده بی حالا فضاهایی را لمس می کنند که ما هم از درک آن ناتوان بودیم. کلاس درسی که با شهری چهار میلیون تومانی به دست می آید، نه، این فضا آن قدر خاص است که خیلی ها آن را تصور هم نمی کنند.

خیل بازماندگان

«طبق آمار غیررسمی 4-4/5 میلیون از کودکانی که در سنین 6-14 سال هستند، از تحصیل باز مانده اند.»

شیرزاد عبداللہی، کارشناس مسائل آموزشی، با گفتن این جمله آماری ارانه می دهد که ما به واسطه آن، حالا حالاها نتوانیم به همگانی شدن آموزش رایگان فکر کنیم؛ «البته آمار رسمی از سه میلیون کودک، صحبت به میان می آورد اما آمار غیررسمی بسیار بالاتر است.» او درباره اینکه، این کودکان چه کسانی هستند هم صحبت های جالبی دارد؛ «بخشی از این افراد، کودکان کار و خیابان هستند. بخش دیگر کودکانی هستند که به کارهای سیاه اشتغال دارند یا در کارگاه های غیربهداشتی یا دستمزدهای پایین کار می کنند. اما بخش عمده آنها را کودکانی تشکیل می دهند که در روستاها مشغول کشاورزی هستند.» کودکانی که کار می کنند، پدیده بی جدید نیستند. اما فکر کن چقدر دردناک است که اینجا هم جنسیت خودنمایی می کند؛ «بازماندگان از تحصیل دختر در روستاها و میان عشایر بیشتر از تعداد پسران است. چون خانواده های روستایی در بخش هایی که باید فرزندان را به شهر بفرستند، حاضر نمی شوند دختران را به شهر بفرستند و در این زمینه بسیار محتاط هستند، اما به راحتی حاضر می شوند پسران را به شهرها بفرستند تا دوره راهنمایی را طی کنند.»

آموزشی که رایگان نمی شود

مدت زیادی نگذشته. چند هفته پیش بود که تحصیل برای تمام شهروندان تا پایان دوره دبیرستان اجباری شد. تحصیل در حالی اجباری شد که بسیاری هنوز با کلاس درس آشنایی ندارند. اما شهریار مشیری نماینده مجلس معتقد است که این موضوع امکان پذیر است؛ «آموزش و پرورش موظف است این امکانات را ایجاد کند. ما اگر به تاریخ کشورهای دیگر هم نگاه کنیم می بینیم که این امر امکان پذیر است. در بسیاری از کشورها آموزش تا کلاس نهم اجباری است و اگر خانواده بی فرزندانش را به مدرسه نفرستد مجرم تلقی شده و با آن برخورد می شود. در رابطه با همین قانون، دولت هم موظف شده که امکاناتی مثل خوابگاه را برای شهروندان در سن تحصیل فراهم کند. در ایران هم با تأسیس مدارس شبانه روزی با فراهم شدن آموزش رایگان تا دبیرستان شدنی است.» او انتقاداتی هم دارد؛ «برای کشوری مثل کشور ایران که می خواهد در منطقه حرف اول را بزند، زشت است که تعداد قابل توجهی بی سواد، آن هم در میان نسل جوان داشته باشد.» اینجا همه مشکلات با تصویب قانون و بخشنامه حل نمی شود. چون صحبت از قانون آموزش که می شود، عبداللہی آن را موضوعی قدیمی می داند؛ «ما از سال 1323 شمسی قانون تحصیلات اجباری داشتیم و حتی پیش از آن در سال 1298 هم این قانون وجود داشته. البته تحصیلات اجباری در آن زمان تنها تا پایان دوره شش ساله ابتدایی بود. اما به دلیل مشکلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... هنوز این قانون به مرحله عمل نرسیده است. حالا ما در قرن بیست و یک باز بر سر این موضوع بحث می کنیم که آیا می شود تحصیلات اجباری رایگان محقق شود؟ نکته جالب هم اینجا است که این قانون باید عملی شود، چون آموزش برای همه یکی از برنامه های یونسکو است که ایران هم در سال 2000 آن را امضا کرده است. البته کارهایی مثل راه اندازی آموزش از راه دور برای کودکانی که امکان حاضر شدن سر کلاس را ندارند هم اجرا شده، اما معلوم نیست این برنامه ها تا چه حد موفق باشد.»

البته مشیری از بودجه هم گفت تا ما مطمئن شویم آموزش رایگان تا دبیرستان عملی است؛ «چهار میلیارد دلار از صندوق ذخیره ارزی به بازسازی مدارس اختصاص پیدا کرده که ساختن مدارس شبانه روزی هم از محل همین بودجه باید انجام شود.»

آموزش پیش از دبستان

قبل از اینکه به کلاس درس فکر کنیم، باید به آنهایی فکر کنیم که نیاز به آموزش پیش از دبستان دارند. این روی سکه آموزش از چشم ما مخفی می

شود اما هستند چشم هایی که زوایای مخفی را هم می بینند. شیرزاد عبداللہی می گوید؛ «آموزش های پیش از دبستان، یعنی آموزش کودکان 4-6 سال از جمله مسائل اصلی آموزشی است که در کشور ما کمتر جدی گرفته می شود. این در حالی است که ایران تشکیل شده از قومیت های مختلف. فرزندان این قومیت ها زبان مادری، غیر از زبان فارسی دارند و به همین دلیل در کلاس اول ابتدایی با افت شدید یادگیری رویه رو می شوند. این کودکان باید قبل از شروع درس، زبان فارسی را در دوره های آمادگی به خوبی یاد بگیرند تا بتوانند تحصیلی موفق داشته باشند.» او باز هم از آمارها برای اثبات گفته هایش کمک می گیرد؛ «در حال حاضر، ما 2/5 میلیون کودک داریم که نیازمند آموزش های پیش از دبستان هستند. اما تنها 500 هزار نفر از آنها تحت آموزش قرار گرفته اند. مسوولان هم هیچ تصویر روشنی از افزایش آموزش های این دوره ندارند و بیشتر سلیقه بی عمل می کنند. در حقیقت وزارت آموزش و پرورش به جای توجه به گسترش این نوع آموزش ها، مدام در فکر گسترش مراکز مثل مراکز تربیت معلم است؛ کاری که نه وظیفه این وزارتخانه است و نه از اولویت های آن به شمار می رود.»

آموزش نابرابر

بخش خصوصی سال ها است که قرار شده فریه شود. دولت حالا دیگر بزرگ تر از این حرف ها است که بتوانیم به کوچک شدن آن امید داشته باشیم. اما خصوصی سازی در بخش های مختلف شروع شده و مثل اکثر کارها با خشت اولی کج. پس عجیب نیست اگر اینجا مدرسی باشد که برای یک سال تحصیلی پنج میلیون شهریه دریافت می کند. با این وجود نماینده بندرعباس از شکل گیری مدارس غیرانتفاعی دفاع می کند؛ «آموزش و پرورش باید برحسب امکانات آموزشی که مدارس غیرانتفاعی دارند، شهریه های آنها را تعیین کند تا دست این مدارس برای گرفتن شهریه تا سقف نامحدود باز نباشد. اما در هر صورت شکل گیری این مدارس به نفع آموزش کشور است، چون سرانه هزینه ای که دولت برای هر دانش آموز صرف می کند، دو تا سه برابر سرانه مدارس غیرانتفاعی است. در حالی که در مدارس غیرانتفاعی هزینه های اضافی و پرسنلی که در مدارس دولتی است حذف می شود و دولت هم می تواند سرانه این دانش آموزان را صرف فعالیت های مفیدتر کند. کارهای دولتی، کلاً به خاطر بریز و پاش های بی مورد هزینه بردارتر از کارهای بخش خصوصی است. پس چه بهتر که آموزش و پرورش هم در بخش خصوصی غنی شود و تنها دولت بر آن نظارت داشته باشد.»

بخش خصوصی، اینجا صددرصد خصوصی نمی شود. مدارس غیرانتفاعی هم از این قاعده کلی مستثنا نیستند. عبداللہی به عنوان کارشناس آموزش ساختار فعلی این مدارس را توضیح می دهد؛ «مدارس غیرانتفاعی اگر گسترش پیدا کند، دولت این توانایی را پیدا می کند تا ششصد هزار تومانی که هر سال برای هر دانش آموز صرف می کند را خرج دهک های پایین تر جامعه کند. یعنی هرچقدر بخش خصوصی قوی تر شود، بخش های فرودست می توانند از امکانات بهتری بهره مند شوند. از دیگر طرف ضعف مدیریت و کمبود بودجه هم که از مشکلات جدایی ناپذیر مدرسه های ایرانی است، برطرف می شود. واقعیت این است که مدیریت دولتی حداقل 50 درصد بودجه را تلف می کند و از 600 هزار تومانی که سهم هر دانش آموز است 350 هزار تومان آن خرج دانش آموز شده و 250 هزار تومان آن ناپدید می شود.» او با تمام این آسیب ها راه حل هم ارائه می دهد؛ «به خاطر دخالت های دولت، مدارس غیرانتفاعی در حال حاضر آن طور که باید باشند، نیستند. مدارس غیرانتفاعی که در حال حاضر فعالیت می کنند معمولاً به کمک رانت های دولتی مثل رانت زمین، رانت وام و دیگر رانت ها شکل گرفته اند. چون ساخت یک مدرسه به دلیل گران بودن قیمت زمین و ملک حدود سه تا چهار میلیارد تومان خرج برمی دارد. در حالی که صرف چنین هزینه بی سودی هم نیست. پس مدیران مدارس غیرانتفاعی معمولاً از رانت های دولتی استفاده کرده و نهادی شبه دولتی هستند. در این آشفته بازار بهترین راه حل این است که آموزش و پرورش با حفظ مالکیت، مدیریت مدارس را به دست هیات امانا یا معتمدان محلی بسپارد و تنها نقش نظارتی داشته باشد.» پشت نیمکت نشسته، اما دیگر چشم نمی دواند به کتاب تا مردی با اسب بیاید. اینجا حالا دیگر با مرد اسب سوار نمی آید یا مردی سوار بر ماشین سال 2007 می آید. جامعه دوقطبی است، گریزی از این وضعیت نیست. زهرا بیگلری



* دیدگاه *

نظام جهانی امپریالیستی

(به مناسبت پنجاهمین سال انتشار کتاب «اقتصاد سیاسی رشد» نوشته پل باران)

چرا پیشرفت در کشورهای جهان سوم یا خیلی آهسته بوده و یا بکلی وجود نداشته است؟

یک حلقه معیوب در فرآیند ظهور سرمایه‌داری
برگرفته از: مجله ماتنتی ریویو، ماه مه 2007

برگردان: مرتضی محیط

نوشته: جان بلامی فوستر

مفهوم نظام جهانی امپریالیستی با درک غالب امروزی آن یعنی بهره‌دهی شدید اقتصادی از کشورهای محیطی توسط کشورهای مرکزی که موجب ایجاد شکاف هرچه وسیع‌تر و فزاینده میان کشورهای ثروتمند و فقیر شده است، در نقد کلاسیک مارکسیستی از سرمایه‌داری عموماً وجود نداشته است. آغاز پیدایش این دیدگاه در واقع برمی‌گردد به دهه‌ی 1950 بویژه به 50 سال پیش با انتشار کتاب «اقتصاد سیاسی رشد» نوشته پل باران (1). این اثر به برانگیختن تدوین نظریه مارکسیستی نظام جهانی و وابستگی کمک فراوان کرد. خدمت اصلی پل باران در این راه، کمک به نشان دادن راه جدیدی برای دیدن پدیده امپریالیسم بود. حال پس از گذشت نیم قرن از انتشار این کتاب، مهم این است که از خود پرسیم: این رویکرد جدید چه بود و چه تفاوتی با برداشتهای قبلی داشت؟ و چه تغییرات دیگری در درک ما از امپریالیسم لازم است.

برخورد کلاسیک مارکسیستی درباره گسترش سرمایه‌داری در سطح جهانی اغلب بصورت نظریه‌ای ناپخته به شکل مسیری موزون و یک خطی توصیف شده است. منشاء چنین تعبیری از دیدگاه مارکس اغلب برمی‌گردد به جمله معروف او در پیشگفتار چاپ اول «کاپیتال» که در آن مارکس کوشش دارد به خوانندگان آلمانی‌اش توضیح دهد که تحلیل او گرچه پایه در شرایط انگلیس، یعنی پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری دارد اما در نهایت در مورد آلمان هم صدق می‌کند. مارکس با نقل قولی از شاعر رومی هوراس می‌نویسد: «داستان درباره تو هم صدق می‌کند. یک کشور از نظر صنعتی پیشرفته‌تر فقط تصویر آینده کشور کمتر پیشرفته را نشان می‌دهد» (2) مارکسیست‌های بین‌الملل دوم و سوم این جمله را به عنوان قانونی جهات‌مورد در مورد تمام شرایط تاریخی تعبیر کردند.

اما خود مارکس در زمینه‌های تاریخی دیگر به راه‌های توسعه متفاوتی اشاره می‌کند. او در «کاپیتال» می‌نویسد: «[زیر سیطره سرمایه‌داری صنعتی] تقسیم کار بین‌المللی تازه‌ای بوجود می‌آید که در آن یک بخش از جهان به تولیدکننده محصولات کشاورزی برای بخش دیگر جهان که عمدتاً صنعتی باقی می‌ماند، تبدیل می‌شود». مارکس در نوشته‌های دهه 1860 خود درباره تحصیل آنچه امروزه آنرا شرایط وابستگی می‌خوانیم، به کشورهای چون ایرلند و هند بحث می‌کند. در پیشگفتار سال 1882 به چاپ روسی «مانیفست» او، آغاز انقلاب جهانی را از روسیه یعنی کشوری عمدتاً محیطی می‌بیند. در نامه معروف خود به ورا زاسولویچ، مارکس این دیدگاه را مطرح می‌کند که انقلاب در کمونهای کشاورزی روسیه ممکن است از مرحله سرمایه‌داری بصورتی جهش‌وار صورت پذیرد. نظریه پردازان مارکسیست بعدی بویژه لنین و لوگزامبورگ در تحلیل‌های خود در مورد امپریالیسم وجود وابستگی و توسعه ناموزون (غیر یک خطی) را توضیح داده‌اند. بطور مثال لنین به امریکای لاتین به عنوان «کشورهای وابسته‌ای که از نظر سیاسی مستقل اما در واقع از نظر مالی و دیپلماتیک در تار و پود وابستگی گرفتارند» نام می‌برد. اما پیروان اولیه مارکس اغلب در همان چارچوب «داستان درباره تو هم صدق می‌کند» باقی ماندند. [بعد از جنگ دوم جهانی] وقتی که زنجیرهای استعمار پاره شد تصور بر این بود که مستعمرات قبلی در موقعیتی خواهند بود که بتوانند راه پیشرفت در پیش گیرند. (3)

نظریه پل باران درباره توسعه نیافتگی

تشخیص اینکه مسئله توسعه مشکلی بسیار بنیادی‌تر دارد - یا آنچه امروز «توسعه‌ی توسعه نیافتگی» می‌خوانیم - حتی در میان متفکرین سوسیالیست نیز به کندی صورت گرفت. واقعیت این است که کشورهای اروپایی بخش عظیمی از جهان را در قرون اولیه عصر سرمایه‌داری زیر استعمار خود کشتاندند. اما اختلاف پیگیر و سیستماتیک توسعه اقتصادی میان کشورهای پیشرفته و مستعمره، مانند آنچه بعداً ظاهر شد هنوز آشکار نبود. در سال 1830 - یعنی در دوران جوانی مارکس، کشورهای که اکنون «جهان سوم» می‌خوانیم توانایی تولید 60/9 درصد از فرآورده‌های صنعتی جهان را در دست داشتند. در سال 1860 - دهه‌ای که مارکس مشغول نوشتن «کاپیتال» بود - این توان تولیدی به 36/7 درصد کاهش یافته بود. به 1953 که می‌رسیم - نزدیک به زمانی که پل باران کتاب «اقتصاد سیاسی رشد» را

نوشت - این قدرت تولیدی به 6/5 درصد تقلیل یافت. سهم چین از تولیدات صنعتی جهان که در سال 1800، 33/3 درصد بود، در سال 1900 به 6/3 درصد، و در سال 1953 به 2/3 درصد رسید. همانطور که دیوید کریستین (D. Christian) اشاره می‌کند: «وضع قرن بیستم جهان سوم در سال 1750 هیچ نمی‌توانست قابل تصور باشد [چرا که] در آن موقع کشورهای جهان سوم تقریباً 75٪ از تولیدات صنعتی جهان را در دست داشتند. به پایان قرن بیستم که می‌رسیم کمتر از 15٪ تولید جهانی را در دست دارند» (4).

پس از جنگ جهانی دوم در نتیجه فروپاشی سیستم استعماری، کشورهای جدیدی به سرعت پا به عرصه وجود گذاشتند. دولت‌های سرمایه‌داری اصلی، زیر فشار جنگ سرد لازم دیدند به این کشورهای تازه آزاد شده وعده پیشرفت دهند. پیروزی انقلاب چین در سال 1949، نظام امپریالیستی را با چالش بزرگی مواجه کرد. [از این رو] مشغله‌ی تمام و کمال جدیدی در مورد تئوری‌های اقتصادی توسعه و مدرنیزاسیون سیاسی - اجتماعی بوجود آمد تا جانشین بحث‌های گذشته درباره جنبه تمدن بخش استعمار شود.

معروف‌ترین کتاب رایج در زمینه توسعه که در سالهای اول بعد از جنگ به چاپ رسید، کتاب «مراحل رشد اقتصادی» نوشته دبلیو. دبلیو. راستو (W.W. Rostow) بود که عنوان فرعی آن بطور چشمگیری چنین بود: «یک مانیفست غیر کمونیستی». در این کتاب راستو شرح می‌داد که تمام کشورهای جهان ناچارند از پنج مرحله بگذرند: (1) - جامعه سنتی، (2) - مرحله آمادگی برای جهش، (3) - مرحله جهش، (4) - حرکت بسوی بلوغ، و (5) - دوران مصرف در مقیاس وسیع. بدیهی است که در چنین روندی، مرحله تعیین‌کننده، شرایط آمادگی برای جهش است، مرحله‌ای که در آن بنیادهای فرهنگی و تکنولوژیک انقلاب صنعتی پایه‌گذاری می‌شود، و نیز خود مرحله جهش که طبق نظریه راستو در درجه اول با افزایش ناگهانی پس‌اندازها (انباشت) از 5 درصد به 10 درصد مشخص می‌شد. (5) نتیجه نهایی از نظر او مورد تردید نبود. اما سؤال واقعی این بود که این کشورها چه موقع از مراحل ذکر شده گذر می‌کنند. راستو این طور استدلال می‌کرد که برای سرعت بخشیدن به مرحله آمادگی برای جهش باید فرهنگ غرب، مهارت‌های غرب و سرمایه‌های غرب به آنها تزریق شود تا بر سکون فرهنگی - اقتصادی گذشته خود فائق آیند.

کتاب «اقتصاد سیاسی رشد» نوشته پل باران این نظریات غالب را به چالش گرفت. استدلال او این بود که شیوه رخنه امپریالیسم در کشورهای توسعه نیافته چنان بوده است که بافت اجتماعی پیشین این کشورها را نابود و توسعه بعدی آنها را دچار انحراف و مسخ شدگی کرده است. نتیجه این پدیده بوجود آمدن شرایط پایدار وابستگی بوده است. بنا به این استدلال کشورهای توسعه نیافته از جهت تقسیم کار جهانی بطور حساب شده‌ای زیر تابعیت کشورهای پیشرفته قرار گرفته‌اند. بدیهی است که پل باران نخستین کسی نبود که چنین استدلالی را ارائه می‌داد. نشانه‌هایی از این دیدگاه در نوشته‌های مارکس و لنین نیز دیده می‌شود. خوزه کارلوس ماریاتگویی (J. C. Mariategui)، مارکسیست اهل پرو نیز در سال‌های دهه 1920 برای توضیح سرمایه‌داری مسخ شده کشور پرو که از دوران صدور گوانو (مدفوح پرنندگان) در اوایل قرن 19

نظام جهانی امپریالیستی

آغاز می‌شد، نظریاتی در این راستا ارائه داده است و از لزوم انقلابی ملی و بومی [برای تصحیح این مسخ شدگی] نام برده است.

طرح یک تئوری تقریباً سیستماتیک و همه جابجایی وابستگی در مورد امریکای لاتین برمی‌گردد به نوشته‌های اقتصاددان آرژانتینی رانول پریش (R. Prebisch) و کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای امریکای لاتین در اواخر دهه‌ی 1940 و اوایل دهه‌ی 1950. پریش به وابستگی کشورهای محیطی به کشورهای مرکزی اقتصاد جهانی و عدم توازن سیستماتیک و حساب شده تجاری ایجاد شده میان این دو بخش اشاره می‌کند. بنظر او کشورهای توسعه نیافته چنان به تقسیم کار جهانی وابسته شده‌اند که نتیجه‌اش صدور کالاهاى اولیه با ارزش [افزوده] کم و وارد کردن کالاهاى صنعتی با ارزش [افزوده] بالا و در نتیجه قرار گرفتن آنها در موقعیتی نامساعد بطور ساختاری است. این نوع توسعه نیافتگی به هیچ رو شبیه توسعه نیافتگی (عقب ماندگی) اولیه و پیشین یعنی نبود پیشرفت و توسعه نیست. کنفرانس سال 1955 باندونگ در اندونزی، جنبش غیر متعهد را پایه‌گذاری کرد. این، سرآغاز ظهور دیدگاه مشخص کشورهای جهان سوم درباره امپریالیسم و توسعه نیافتگی بود.

پل باران همه‌ی این نظرات را بصورت نقد منظم مارکسیستی در آورد و در برابر ایدئولوژی توسعه اقتصادی بورژوازی قرار داد و پیش‌پنجاهت‌های قبلی دوران مارکسیسم را نیز کنار گذاشت. او می‌گوید: «مسئله‌ای که بیدارنگ مطرح می‌شود این است که چرا در کشورهای عقب مانده‌ی سرمایه‌داری، هیچ پیشرفتی در راستای نوع شناخته شده توسعه سرمایه‌داری در تاریخ کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری روی نمی‌دهد؟ و چرا پیشرفت در کشورهای «جهان سوم» یا خیلی [آهسته بوده و یا بکلی وجود نداشته است؟] [در حالیکه] در آستانه عصر مدرن چه در آسیا و چه اروپا نظام‌های پیش سرمایه‌داری در حال «پوسیدگی و متلاشی شدن» بود

[9] «سنت و سوی عمومی حرکت [بسوی توسعه] در همه جا یکسان بوده. پُل باران در ادامه و راستای بحث مارکس استدلال می‌کند که اگر بخاطر اثرات مسخ‌کننده امپریالیسم نبود در آن صورت «کشوری که از نظر صنعتی پیشرفته‌تر است تصویر آینده کشور کمتر پیشرفته را نشان می‌داد» [یا بعباری کشورهای عقب مانده امروزی نیز انقلاب صنعتی خود را پشت سر می‌گذاشتند].

با این همه، واقعیت خیره‌کننده اینست که مردم کشورهای محیطی در راستای راه توسعه مستقل سرمایه‌داری پیش نرفتند. پاسخ پُل باران به پرسش بالا این بود که این پدیده نتیجه «ماهیت نوع توسعه در خود کشورهای اروپای غربی... و اثرات رخنه‌ی سرمایه‌داری اروپای غربی در دیگر کشورها بود». این رخنه در همه جا یکسان نبود و دو شکل بخود گرفت: (1) استقرار مناطق مسکونی در اروپا و امریکای شمالی و استرالیا که منجر به توسعه‌ی مستقل آنها گردید، و (2) در کشورهای امریکای لاتین، آفریقا و آسیای غربی جهانی که دارای مناطق وسیع‌تر، جمعیتی بیشتر و فرهنگ بومی غالباً پیشرفته‌تری بودند. کشورهای اروپای غربی در بخش دوم «دست به غارت دریان و نیمه دریان تجاری زده و ثروت عظیمی از کشورهای قریبای خود را چپاول کردند» و این کار منجر به انتقال منابع و ثروت‌های فوق‌العاده عظیمی از آنجا گردید و ضربات کاری به این کشورها وارد کرد. اقتصاد این کشورهای «دهنده» موجبات تغذیه و وقوع انقلاب صنعتی اروپا را فراهم کرد در حالیکه خود این کشورها بطور سیستماتیک عقب‌نگهداشته شدند. بدین ترتیب نفس ماهیت گسترش سرمایه‌داری در کشورهای محیطی موانع سهمگینی بر سر راه توسعه این کشورها بوجود آورد و موجب ظهور نظام جهانی امپریالیستی گردید که از این طریق خود را تداوم می‌بخشد. (6)

قدرت تحلیل پُل باران در مفهوم مازاد اقتصادی طرح شده از سوی او نهفته بود. او با طرح این مفهوم می‌خواست با این ایدئولوژی غالب و تکراری مقابله کند که گویا عواملی چون کمبود سرمایه و مهارت فنی و یا زیادی جمعیت می‌تواند عملکرد اقتصادی نارسا و ضعیف کشورهای توسعه نیافته را توضیح دهد. تعریف پُل باران از مازاد اقتصادی عبارت از تفاوت میان بازده (تولید) و مصرف در اقتصاد کشوری معین بود. او سه نوع مشخص مازاد اقتصادی مطرح کرد: مازاد اقتصادی واقعی (بالفعل)، مازاد اقتصادی بالقوه و مازاد اقتصادی با برنامه. مازاد اقتصادی واقعی عبارت است از «تفاوت میان بازده جاری جامعه و مصرف جاری آن». این همان مازاد با پس‌اندازی است که در تئوری‌های اقتصادی از آن نام برده می‌شود. مازاد واقعی و تحقق یافته با این مفهوم در کشورهای توسعه نیافته کاملاً ناچیز است و در نتیجه منجر به این برداشت می‌شود که مشکل این کشورها کمبود سرمایه یا نبود مازاد (یا پس‌انداز) برای سرمایه‌گذاری است.

در مقایسه، مازاد بالقوه اقتصادی چنین تعریف می‌شود: «تفاوت میان بازده اقتصادی در شرایط طبیعی و تکنولوژیک معین که می‌تواند با کمک منابع تولیدی قابل استفاده بدست آید و آنچه مصارف اساسی در نظر گرفته می‌شود». تفاوت میان مازاد واقعی و مازاد بالقوه را با داده‌های آماری زیر می‌توان دریافت: (1) مصرف بیش از اندازه جامعه، (2) اتلاف بازده در اثر وجود کارگران غیرمولد، (3) اتلاف بازده در اثر «سازماندهی غیر عقلانی و هدر دهنده دستگاه‌های تولیدی موجود»، (4) اتلاف بازده در اثر وجود بیکاری آشکار و پنهان. نکته در اینجا است که گرچه در کشورهای توسعه نیافته مازاد واقعی معمولاً ناچیز است اما مازاد اقتصادی بالقوه‌ای که می‌تواند از طریق فرایند دگرگونی بنیادی در سازماندهی اجتماعی بسبب شود، معمولاً بسیار زیاد است.

مفهوم مازاد اقتصادی با برنامه در شرایط کاملاً متفاوت سوسیالیستی صدق می‌کند و این‌طور تعریف می‌شود: «تفاوت میان بازده "بهینه" (optimum) جامعه در شرایط تاریخی معین از جهت طبیعی و تکنولوژیک در شرایط کاربرد "بهینه" و با برنامه همه نیروهای مولد قابل دسترس و شکل معینی از سطح مصرف "بهینه"». مازاد با برنامه می‌تواند از مازاد بالقوه بطور چشمگیری کمتر باشد چرا که بازده بهینه می‌تواند از بازده بالقوه کمتر، و مصرف بهینه از «مصرف اساسی» بیشتر باشد. مازاد با برنامه با این احتساب در نظر گرفته می‌شود که از «یک سیاست علمی و عقلانی در جهت حفظ منابع انسانی و طبیعی» استفاده شود.

پُل باران به تفاوت‌های بزرگ شرایط میان کشورهای توسعه نیافته آگاه بود. اما چنین استدلال می‌کرد که شرایط مشترکی میان آنها وجود دارد که طرح مسئله این کشورها بطور جمعی را در سطح بالایی از تجرید توجیه می‌کند. ویژگی‌های مشترک این کشورها بقرار زیر است: (1) تاریخ رخنه کشورهای امپریالیستی در آنها، (2) درآمد سرانه پایین و سطح پایین توسعه، و (3) موانع مشابه داخلی و خارجی بر سر راه توسعه آنها در اثر تاریخ استعمار و امپریالیسم. از آنجا که تمام این کشورها بسیار عقب‌مانده‌تر از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌اند، هدف رسیدن سریع به سطح کشورهای اخیر فقط مستلزم جهش صنعتی نیست بلکه به رشد اقتصادی 10 درصد در سال به مدت طولانی - در مقایسه با رشد متوسط 3 درصد در سال مثل گذشته - نیاز دارند. چنین نرخ رشدی قبلاً اتفاق افتاده است. ایالات

متحد در نیمه دوم دهه‌ی 1880 رشد سالانه 8/6 درصد داشت، روسیه در دهه 1890 از رشد 8 درصد برخوردار بود و ژاپن میان سالهای 1807 تا 1813 رشد 8/6 درصد داشت. اتحاد شوروی میان سالهای 1827 تا 1840 رشد سالانه‌ی بیش از 10 درصد داشت. پس مسئله اصلی این است که مازاد اقتصادی را چگونه می‌توان بطور عقلانی بکار انداخت تا بجای عقب‌ماندگی بیشتر نسبت به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به هدف رسیدن به آنها دست یافت.

چنین چارچوب نظری پُل باران را بر آن داشت تا وضعیت طبقاتی و نفوذ امپریالیستی در کشورهای توسعه نیافته را که موجب استفاده یا سوء استفاده از مازاد اقتصادی بالقوه جامعه می‌شود، مورد توجه قرار دهد. این، چیزی است که او «ریخت‌شناسی عقب‌ماندگی» می‌خواند. در این زمینه او توجه خود را بر چهار منبع اصلی خونریزی (اتلاف) مازاد بالقوه اقتصادی مربوط به ساخت طبقاتی حاکم در کشورهای توسعه نیافته متمرکز کرده و بر نقش عوامل زیر انگشت گذاشت: (1) طبقه ملاکین نیمه فئودال، (2) منافع گسترده تجار و انواع رباخواری، (3) قشر کوچک

نظام جهانی امپریالیستی

بورژوازی صنعتی و انحصاری با گرایش به وابستگی شدید به مؤسسات خارجی، (4) سرمایه‌های خارجی، و (5) دولت، کل ساخت طبقاتی و مسخ شده‌ای که در این کشورها بوجود می‌آید، به اتلاف و هدر دادن ثروت‌ها گرایش دارد: از مصارف تجملی توسط ثروتمندان گرفته تا هدر دادن تولیدات و مصرف نادرست مازاد اقتصادی در اثر سازماندهی غیر عقلانی و اتلاف‌گر و بیکاری یا کم کاری مازاد. در اثر این تحولات، دستگاه دولتی شکل زشتی بخود می‌گیرد، که این خود بازتاب روابط طبقاتی انگلی موجود است. بقول پُل باران: «نتیجه این وضع عبارت از ائتلاف سیاسی - اجتماعی میان سرمایه‌داران وابسته (کمپرادور) ثروتمند، انحصارگران قدرتمند و زمینداران بزرگ است که هدف آنها دفاع از نظام نیمه فئودالی - تجاری موجود است». اعضای هیئت حاکمه کشورهای توسعه نیافته گرایش دارند بخش وسیعی از مازاد اقتصادی را که در اختیار دارند، در خارج سرمایه‌گذاری کنند، تا پول خود را از کاهش ارزش پول محلی محافظت کنند و یا منبع ذخیره‌ای برای فرار آینده خود در اثر طغیانهای اجتماعی - سیاسی احتمالی کشور داشته باشند. بدین ترتیب به هر طرف که نگاه می‌کنیم بر سر راه بکار انداختن مازاد اقتصادی در راه سرمایه‌گذاری موانعی وجود دارد که منجر به عملکرد بسیار عقب افتاده اقتصادی و گسترش فقر می‌شود که خود موجب نوعی حلقه معیوب می‌گردد. او می‌نویسد: «همانگونه که سرمایه‌گذاری موجب تحرک می‌گردد، نبود سرمایه‌گذاری نیز به عکس موجب تداوم رکود و فقر می‌گردد» (8).

عنصر بسیار پراهمیت در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری محیطی، ماهیت از هم گسیخته و سمت‌گیری آن بسوی خارج است. وابستگی اقتصاد این کشورها به سرمایه‌های خارجی و بازار کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، و نه رفیع نیازهای داخلی کشور چنین چیزی را الزام‌آور می‌کند. این وابستگی اشکال مختلف بخود می‌گیرد. از جمله: پرداخت بخشی از مازاد اقتصادی به سرمایه‌گذاران خارجی و سرمایه‌گذاری بخش دیگری توسط انحصارات فراملی در این کشورها. بقول پُل باران: «گرچه میان کشورهای توسعه نیافته تفاوت‌های بزرگی وجود دارد اما از جهت مقادیر سودی که صرف سرمایه‌گذاری در اقتصاد خودشان می‌گردد و یا توسط سرمایه‌گذاران خارجی بیرون برده می‌شود، در مجموع بخش بزرگی از مازاد اقتصادی جهان توسعه نیافته دائماً به حساب بهره یا سود به کشورهای پیشرفته انتقال یافته است. اما بدترین جنبه این پدیده این است که مشکل این است بتوان گفت که آنچه به توسعه اقتصاد کشورهای توسعه نیافته ضربه اصلی را وارد می‌کند آیا بیرون کشیده شدن مازاد اقتصادی توسط سرمایه‌های خارجی است یا سرمایه‌گذاری مجدد آن توسط انحصارات خارجی.»

سمت و سوی این سرمایه‌گذاری‌های مجدد معمولاً به طرف اقتصاد صادراتی است که معمولاً با برای صدور مواد خام یا فرآورده‌های نیمه ساخته کشاورزی، مواد معدنی و یا مواد اولیه دیگر است. و این نوع صادرات بجای آنکه پیوندهای توسعه داخلی را تقویت کند، آنرا تضعیف کرده و از پدیده «اثر سفید و انباشتی سرمایه‌گذاری» (Snowball effect) جلوگیری می‌کند.

نرخ استثمار در بخشهای وسیعی از اقتصاد جهان سوم بدلیل سطح مزد پایین بطور وحشتناکی بالاست، که این خود در اثر وجود بیکاری و کم کاری وسیع است. نتیجه آنکه بازار داخلی نیز عملاً بسیار ضعیف است. بنابراین کشورهای توسعه نیافته معمولاً «زائده‌ای از بازار داخلی سرمایه‌داری غرب می‌شود». این مسئله از تخصیص عقلانی منابع و حتی حفظ مازاد اقتصادی بدست آمده جلوگیری می‌کند. علاوه بر آن امپریالیسم چپاولگر در جستجوی انباشت سرمایه و نادیده گرفتن «غنائم دریای طبیعت» شرایط بازتولید زمین را نیز در چنان ابعادی به یغما برده است که حتی از ضرباتی که کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به محیط زیست وارد کرده‌اند فراتر می‌رود.

رابطه دیالکتیکی امپریالیسم و توسعه نیافتگی از همه جا بیشتر در مورد آن کشورهای عمده جهان آشکار بوده است که صادرکننده مواد اولیه و اصلی

بوده‌اند. پُل باران مورد و نزنولا، از جمله کودتای 1948 - را به دقت مورد مطالعه قرار می‌دهد و نشان می‌دهد چگونه در سالهای قبل از این کودتا مازاد اقتصادی بدست آمده از درآمد نفت بطور فزاینده‌ای صرف توسعه اقتصادی و اجتماعی این کشور می‌شد. او می‌نویسد: «زیر سلطه دیکتاتوری مورد حمایت انحصارات نفتی، آنچه صرف توسعه اقتصادی می‌شود بسیار کمتر از آن چیزی است که [این حکومت] در اختیار دارد و هدف این مخارج نیز نه در جهت بهترین منافع مردم و نزنولا بلکه نیازهای سرمایه‌های خارجی است» (9).

آن کشورهای جهان سومی که می‌خواستند با تقویت دستگاه دولتی مخالف این سیاست‌ها (چه از راه دموکراتیک و چه اقتدارگرا) برای بسیج مازاد اقتصادی در جهت توسعه اقتصادی اقدام کرده و خود را از این دام رها کنند، با دخالت رویارو و مستقیم و غیرمستقیم ایالات متحده و دیگر کشورهای سرمایه‌داری روبرو شدند. بدین ترتیب دولت امریکا برای حفظ منافع بلوک امپریالیستی بطور مکرر در این کشورها دخالت نظامی کرد (چه بصورت عریان و چه پنهان) تا از توسعه این کشورها جلوگیری کند. علاوه بر آن پُل باران اشاره می‌کند که برای امریکا فرق نمی‌کرد این چالش از سوی دولت‌ها و جنبش‌های دموکراتیک (مانند و نزنولا، گواتمالا و گویان انگلیس)، یا مبارزات توده‌های محلی و بومی (مانند کنیا، فیلیپین و هندوچین) و یا دولت‌های ملی و اقتدارگرا (مانند ایران، مصر و آرژانتین) باشد. بدین سان «عملیات کشنده» به کمک «عملیات خلق آویز» آمد تا کشورهای توسعه نیافته را سر جای خود بنشانند. ائتلاف منابع برای خرید وسایل نظامی در کشورهای توسعه نیافته بخشی از سیستم کنترل توسط امپریالیسم با هدف کمک به رژیم‌های وابسته برای سرکوب نیروهای داخل بود و نه دفاع از کشور در برابر خارجیان. پُل باران می‌نویسد: چنین وضعیتی ابعاد یک تراژدی یونان قدیم را بخود می‌گیرد. در اردوگاههای نابودگر هیتلری قربانیان را مجبور می‌کردند قبل از آنکه توسط شکنجه‌گران نازی قتل عام شوند، گورهای خود را حفر کنند. در کشورهای توسعه نیافته «جهان آزاد» مردم را وامی‌دارند بخش وسیعی از آنچه را که می‌تواند صرف رهایی آنها از فقر و بیماری شود به مصرف استخدام مزدورانی برسانند که گوشت دم توپ اربابان امپریالیست خود بوده و از رژیم‌هایی حمایت کنند که وظیفه‌شان مداوم همین شرایط فقر و بیماری است.

پُل باران امکان این را می‌بیند که برخی دولت‌ها بتوانند در راستای سیاستهای اقتدارگرا دولتی طرح شده از سوی دولت میجی (Meiji) در ژاپن (که بنظر او دولت مصر در زمان جمال عبدالناصر نمونه‌ای ممکن بود) یا در راستای خط مشی دموکراتیک - سوسیالیستی (که به نمونه هند در زمان نهری اشاره می‌کند) حرکت کرده و در راه توسعه قدم بردارند. اما شانس هر یک از این دو خط مشی برای دستیابی به رشد اقتصادی سریع و موفقیت‌آمیز در آینده نزدیک بعد نظر می‌رسد، چرا که کل نظام علیه چنین امکاناتی عمل می‌کرد. او می‌نویسد: «هدف اصلی امپریالیسم در دوران کنونی عبارت از جلوگیری و در غیر آن صورت کند کردن و کنترل توسعه اقتصادی کشورهای توسعه نیافته است». این کند کردن و کنترل به معنای نگهداشتن این کشورها در چارچوب سرمایه‌داری و قرار دادن آنها در معرض استثمار و سلطه امپریالیستی تا حد ممکن است. از این رو پُل باران به لزوم مبرم واکنش انقلابی بیشتر از سوی کشورهای توسعه نیافته تاکید دارد. او می‌نویسد:

«در کشورهای توسعه نیافته، شکاف میان آنچه هست و آنچه می‌تواند باشد بسیار چشمگیر است. تفاوت میان... فلاکت و حشمتاک و زندگی شایسته و انسانی؛ میان بدبختی و ناامیدی از یکسو و شور و شوق پیشرفت از سوی دیگر، میان زندگی و مرگ صدها میلیون انسان... برقراری اقتصاد با برنامه سوسیالیستی شرط اجتناب ناپذیر و اساسی برای دستیابی کشورهای توسعه نیافته به پیشرفت اقتصادی - اجتماعی است.»

از این جهت او مثال چین را می‌آورد که از «جنبه نظام سرمایه‌داری جهانی» رها شده و منبع الهامبخش و امیدبخشی برای تمام کشورهای وابسته و مستعمره گردیده است. (10)

کتاب «اقتصاد سیاسی رشد» تاثیر عظیمی از خود بجای گذاشت و موجب گردید انبوهی از نوشته‌های رادیکال و مارکسیستی درباره

نظام جهانی امپریالیستی

تحلیل وابستگی در امریکای لاتین انتشار یابد. انقلاب 1959 کوبا نقش الهام بخش از آن مهمتری در این پدیده داشت. پُل باران به همراه لنوهربرمن و پال سونیزی در سال 1960 به کوبا رفت و با چه گوارا که در آن موقع مسئول بانک مرکزی کوبا بود ملاقات کرد. چه گوارا خود را با دیدگاه و تحلیل پُل باران درباره توسعه نیافتگی بسیار نزدیک می‌دید. (11)

شماری از تحلیل‌گران تنوری وابستگی در امریکای لاتین و کشورهای کارائیب عبارت بودند از: تئوتونیو دوس سانتوس (Theotonio Dos Santos)، فرناندو هنریک کاردوزو، پابلو گنزالز کارانو، روی مورو مارینی، والتر رودنی، کلايو توماس و ادواردو گالیانو. آندره گوندر فرانک که در امریکا بود با انتشار کتاب خود «سرمایه‌داری و توسعه نیافتگی در امریکای لاتین» و برجسته کردن مقوله «توسعه‌ی توسعه نیافتگی» در 40 سال پیش، اثر بزرگی از خود بجای گذاشت. سمیر امین در آفریقا در سال

1957 (همان سالی که کتاب پُل باران انتشار یافت) در تکزیکوترا خود نقدی از تحلیل‌های معمول درباره توسعه ارائه داد و بعداً آنرا زیر عنوان «انباشت در مقیاس جهانی» انتشار داد. (12) او بعدها سهم بزرگی در تحلیل وابستگی و نظام جهانی ادا کرد. در هند شرکت کنندگان در این دیدگاه عبارت بودند از: آشوک میترا و امیا کومار باجپی. بخش وسیعی از تنوری مارکسیستی وابستگی بعدها با تحلیل سیستم جهانی ادغام گردید - پیش‌قراول این کار آلور کاکس و امانوئل والرستین بودند.

تنوری وابستگی گرچه اغلب به بحثی کم ارزش تقلیل داده شد و توسط نظریه پردازان نظام و مارکسیست‌های سنتی سخت مورد انتقاد قرار گرفت و مرگ آن نیز بارها اعلام شد، اما نقد عمیق‌تر «جهان سومی» از امپریالیسم که پُل باران و دیگران پایه‌گذاری کردند هنوز بابرجا مانده است.

نقد اصلی و اولیه نظریه وابستگی در سال‌های دهه 1970 تکیه‌اش بر «معجزه اقتصادی» برزیل، مکزیک و آسیای شرقی بود. در بحثی با تفاوت ظریف و جزئی که کاردوزو در برزیل زیر عنوان «توسعه پیوسته به وابستگی» ارائه داد، تنوری وابستگی مطرح شده از سوی پُل باران و گوندر فرانک بعنوان «نوعی بازتولید توسعه نیافتگی» توصیف می‌شد. کاردوزو در مقابل این تنوری چنین موضع‌گیری کرد که «رخنه و نفوذ سرمایه صنعتی - مالی باعث شتابگیری تولید ارزش اضافی نسبی گردیده، نیروهای مولده را تشدید می‌بخشد... و تأثیراتی شبیه سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته بوجود می‌آورد، جایی که بیکاری و ایجاد کار، بدبختی و ثروت با هم همزیستی دارند» (کاردوزو بعداً به راست گرایش پیدا کرد. در سال 1993-94، وزیر دارایی و در سال‌های 1996-2000، رئیس جمهور برزیل شد و سیاست‌های نئولیبرالی را در آن کشور پیاده کرد). (13)

در سالهای دهه‌ی 1970 از نظر بعضی‌ها تا مدتی بنظر می‌رسید که نگرش وابستگی اعتبار خود را بکلی از دست داده است. سپس هنگامی که صنعتی شدن از نوع جایگزینی واردات، ملهم از نظریه پردازان لیبرال تنوری وابستگی در دهه‌ی 1980 شکست خورده اعلام شد چنین بنظر می‌رسید که تنوری وابستگی از این جهت نیز با شکست روبرو شده است. بطور همزمان بسیاری انقلابات شکست خوردند و از اینرو بنظر می‌رسید که رهایی از چنبره نظام که توسط تحلیل‌گران رادیکال تنوری وابستگی پیشنهاد می‌شد در این زمان عملاً غیرممکن است. با ظهور مجدد سکون اقتصادی در کل سیستم اقتصادی جهان و شدت‌گیری مالی شدن اقتصاد از دهه‌ی 1970 به بعد ایدئولوژی نئولیبرال سیطره کامل پیدا کرد و دیدگاههای رادیکال را از این میدان بدر کرد.

شکاف جدید امپریالیستی

با این وجود، برغم رویگردانی ایدئولوژیک از نگرش وابستگی، نقد عمومی نظام جهانی امپریالیستی از جهت استثمار سیستماتیک و پیگیر کشورهای زیر سلطه که توسط پُل باران و دیگران مطرح شد توسط خود فرایند تاریخی محک صحت خورد. اگر در دوران شکوفایی سالهای بعد از جنگ جهانی دوم به مدتی کوتاه همه‌ی کشورهای رو به رشد رفتند، آشکار است که این مسئله از سالهای دهه‌ی 1970 به بعد دیگر صادق نبود. در سالهای دهه‌ی 1980، با آغاز بحران در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و افزایش شدید نرخ بهره در ایالات متحده، بحران و ام‌ها در کشورهای جهان سوم با شدت هرچه تمامتر ظاهر شد و اثرات فاجعه‌باری برای کشورهای مقروض جنوب بوجود آورد. سالهای دهه 1980 برای امریکای لاتین از جهت توسعه، «سالهای از دست رفته» بود. کشورهای آفریقایی سقوط کردند و نتوانستند کمر راست کنند.

توسعه سریع در بخشهایی از آسیای شرقی بویژه هفت کشور دولت - شهر (چین، تایوان، کره جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور، مالزی و تایلند) ادامه یافت و این کشورها در مجموع میان سالهای 1973 و 1999 رشدی معادل 5 درصد داشتند. در حالیکه اقتصاد جهانی رو به سکون داشت رشد اقتصادی این کشورها رو به سرعت داشت. همه‌ی این مناطق با رشد سریع توانسته بودند مازاد اقتصادی بالقوه خود را بحرکت در آورند» و دست به سرمایه‌گذاری‌های وسیع زدند. اما اینها کشورهایی بودند که اغلب بطور چشمگیری از توسعه سرمایه‌داری نوع بازار روی گردانده و الگوهای توسعه نوع دولتی برقرار کرده بودند - اقتصاد چین نتیجه یک انقلاب بود، در مورد کره جنوبی و تایوان تا حد زیادی بدلیل موقعیت ویژه آنها بعنوان کشورهای صاف مقدم ژئوپلیتیک برای بازاری‌زدگی چین و نقش حیاتی آنها برای سیطره امپریالیستی ایالات متحده بر کشورهای ساحلی اقیانوس آرام بود.

تایوان و کره جنوبی هر دو کشورهایی بودند که حین جنگ سرد از بدنه کشور اصلی‌شان جدا شده بودند (اولی از چین و دومی از کره شمالی) و از این رو نقش جغرافیایی - سیاسی منحصر به فردی پیدا کردند. سفارشات جنگی امریکا حین جنگ ویتنام به هر دو این کشورها تحریک زیادی به اتکاف آنها داد. کره جنوبی الگوی اقتصادی شبیه ژاپن - که قبلاً آنرا مستعمره کرده بود - از طریق رابطه نزدیک دولت و مجتمع‌های انحصاری اتخاذ کرد. هنگ کنگ و سنگاپور هر دو، دولت شهرهایی با موقعیت

استراتژیک بودند و از آنها به عنوان انبارهای ترانزیت کالاهای تجاری استفاده می‌شد.

بدین ترتیب در آسیا قطب جدید رشد اقتصادی ظاهر شد که خود را از شرایط کشورهای محیطی در اقتصاد جهانی - گرچه نه بطور کامل - رها ساخت. حریف اقتصادی جدیدتر، کشور هند است که برای اولین بار در سالهای دهه 1990 به رشد سالانه بیش از 3 درصد دست یافت اما هنوز دست به گریبان شرایط مزمن توسعه نیافتگی است. (14)

با باز شدن فزاینده اقتصادهای آسیای شرقی به روی سیستم مالی امپریالیستی متمرکز در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در دهه‌های 1980 و 1990 انسان نیز دریافته‌اند که می‌توانند به همان بلای وابستگی مالی گرفتار آیند - چنانکه شاهد بحران مالی 1997-99 بودیم و دیدیم چه ضربات سختی به ملاری و بویژه به کشور تایلند وارد شد. (15)

حقیقت تلخ این است که 50 سال پس از انتشار کتاب دوران ساز «اقتصاد سیاسی رشد»، شکاف فراگیر میان بخش مرکزی و محیطی در اقتصاد جهانی نه تنها کمتر نشده بلکه وسیع‌تر گردیده است. همانگونه که برانکو میلانویچ اقتصاددان بانک جهانی توضیح می‌دهد: «سلسله مراتب مناطق جهانی تقریباً در همان سطح زمان آدم اسمیت باقی مانده است. اما تفاوت درآمد میان آنها بسیار شدیدتر شده است». از منظر دو قرن گذشته که نگاه می‌کنیم، کشورهای ثروتمند سرمایه‌داری «توانستند از همه جلو بفتند و فقط در مواردی استثنائی کشورهای غیر غربی توانستند به آنها برسند.» در سال 1820 شکاف میان ثروتمندترین و فقیرترین کشورهای از جهت تولید سرانه داخلی، حداکثر 3 به 1 (طبق تخمین پال بیروج 2 به 1) بود. به سال 1992 که می‌رسیم این شکاف به 72 به 1 می‌رسد.

بقول میلانویچ مهم‌ترین واقعیت جهانی در ربع قرن گذشته و تحکیم مجدد «موقعیت غرب به عنوان باشگاه ثروتمندان» بوده است. در حالیکه در همین فاصله «امید کشورهای غیر غربی در رسیدن به غرب عملاً بر باد رفته است». تنها کشورهایی که توانستند میان

نظام جهانی امپریالیستی

سال‌های 1960 تا پایان قرن، بر پایه معیار درآمد سرانه، از حالت عقب‌ماندگی بیرون آمده به موقعیت کشورهای ثروتمند یا تقریباً ثروتمند برسانند، کره جنوبی و تایوان و دو دولت - شهر هنگ کنگ و سنگاپور بوده‌اند. اگر در «دوران طلایی» سرمایه‌داری انحصاری شکاف در درآمد سرانه میان ثروتمندترین و فقیرترین مناطق جهان از 15 به 1 به 13 به 1 کاهش یافت، به پایان قرن که می‌رسیم این شکاف دوباره به 19 به 1 می‌رسد. دوران میان سال 1960 تاکنون شاهد «تصفیه» اغلب کشورهای غیر اروپای غربی، امریکای شمالی و ثروتمند آسیایی از مقام شورانی بوده است که کوشش داشتند ثروتمند شوند، یعنی در این سالها شاهد «جهانی با حرکت بسوی قهقرا» بوده‌ایم. این پدیده همراه با گسترش فزاینده «جهان چهارم» یعنی شورانی بوده است که تحت شرایط موجود هیچ امیدی به توسعه ندارند. (16)

تردیدی نمی‌توان داشت که وسیع‌تر شدن شکاف میان بخش مرکزی و محیطی محصول ساز و کارهای کلی حاکم بر کل نظام جهانی امپریالیستی بوده است. مسیر امین در توضیح این مکانیسم‌ها از «پنج نوع انحصار» - که حتی در متن جهانی سازی محدود - در دست کشورهای مرکزی باقی مانده است نام می‌برد: (1) - انحصار تکنولوژیک، (2) - انحصار کنترل بازارهای مالی جهان، (3) - انحصار دسترسی به منابع طبیعی جهان، (4) - انحصار دستگاه‌های ارتباط جمعی و ارتباطات راه دور، و (5) - انحصار سلاح‌های کشتار جمعی، نابودی جمعی و دیگر وسائل پیشرفته نابودگر - به این انحصارات باید قدرت کشورهای پیشرفته را که توسط اهرم‌هایی چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی بطور مستقیم و غیرمستقیم بر دیگران اعمال می‌شود اضافه کرد. علاوه بر آن جهانی سازی سرمایه‌داری امکان توسعه مستقل و ملی را کاهش داده و موجب وابستگی بیشتر کشورهای توسعه نیافته به بازار جهانی و از آن بیشتر به بازار مالی جهانی که زیر سیطره کشورهای ثروتمندان گردیده است. اقتصاد اکثر کشورهای جهان سوم مانند ژاپن پل باران شدیداً وابسته به صادرات کالاهای اولیه است. در امریکای لاتین مواد اولیه اکثر صادرات تقریباً همه کشورها را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب از هم گسیختگی اقتصاد کشورهای محیطی تا به امروز ادامه یافته است. (17)

قوانین حرکت سرمایه‌داری در درجه اول از بخش مرکزی این نظام سرچشمه می‌گیرد و اقمار، از آن تبعیت می‌کنند. در سالهای دهه 1970 هم نرخ رشد کشورهای پیشرفته و هم اقتصاد جهانی در مجموع رو به سکون رفت و «عصر مس» جای «عصر طلایی» پیشین را گرفت. (18) همانگونه که پل باران و پال سونیزی در کتاب «سرمایه انحصاری» مطرح کرده‌اند، گرایش اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بسوی رکود است و فقط از طریق مخارج نظامی، تلاش در فروش کالاها و گسترش بخش مالی (همراه با شرایط تاریخی استثنائی مانند وجود نقدینگی عظیم مردم بعد از

جنگ برای خرید کالاها مصرفی و نیاز به بازسازی زیرساخت اقتصادی اروپا و ژاپن و موج دوم اتومبیلی کردن امریکا) بطور موقت جلو آن گرفته شد. به اوائل دهه 1970 که می‌رسیم عوامل محرکه بالا فروکش می‌کنند و نرخ رشد سالانه سرانه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از 3/7 درصد در سالهای 1950-73 یکباره به 2 درصد در سالهای 1973-98 سقوط می‌کند. ظهور سکون مجدد اقتصادی که نشانه آن، نبود مفرهای لازم برای سرمایه‌گذاری‌های بزرگ و سودآور است، موجب پولی - مالی کردن اقتصاد (و نه سرمایه‌گذاری صنعتی) در کشورهای پیشرفته و جهان شد. به دلیل نبود موقعیت برای سرمایه‌گذاری در اقتصاد «واقعی»، سرمایه‌های پولی در جستجوی مفرهای سفته‌بازی و مالی افتادند. (19)

جایگاهی مرکز ثقل سرمایه‌داری بسوی انباشت ثروت‌های مالی و سفته‌بازی در دهه‌های 1980 و 1990 پدیده محوری رشد جهانی سازی نولیبرالی گردید و این، نیازمند تشدید باز هم بیشتر بهره‌دهی جهانی بود که بنوبه خود توسعه کشورهای جهان سوم را دچار مشکلات عظیمی ساخت. کشورهای توسعه نیافته را مجبور کردند اقتصاد خود را بسوی نابرابری بیشتر تجدید ساختار کنند. اما این کار موجب رشد بیشتری که وعده داده بودند نشد. بزودی آشکار شد که هدف رژیم نولیبرال نه توسعه بیشتر کشورهای توسعه نیافته بلکه ایجاد «اقتصاد بازارهای نوظهور» بود که موجب انباشت هرچه بیشتر ثروتها در مراکز مالی جهانی گردید. نتیجه این کار سرازیر شدن هر چه بیشتر مازاد اقتصادی از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند بوده است. در نیویورک تا میز 25 مارس 2007 می‌خوانیم: «بنا به گزارش سازمان ملل در سال 2006 میزان خالص انتقال سرمایه از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند 784 میلیارد دلار بوده است - در مقایسه با 229 میلیارد دلار در سال 2002... حتی از فقیرترین کشورها مانند کشورهای افریقائی پائین صحرا اکنون پول به کشورهای ثروتمند سرازیر می‌شود.» (20)

آغاز این دوره رکود با افول سلطه (هژمونی) ایالات متحده نیز همراه بود چرا که این کشور بخشی از برتری تولیدی قبلی خود را از دست داده بود و دیگر در موقعیتی نبود که بر تولید صنعتی جهان مسلط باشد. در واکنش به این چالش و سوء استفاده از خلاء ژئوپلیتیک بوجود آمده در اثر فروپاشی شوروی، دولت امریکا با دخالت تهاجمی هر چه بیشتر در کشورهای جهان سوم و شورانی که قبلاً در حوزه نفوذ شوروی بودند در صدد بازیابی و گسترش قدرت خود با وسایل نظامی بوده است. گرچه آقایان مایکل هارت و انتونیو نگری همین اواخر در سال 2000 در کتاب خود زیر عنوان «امپراتوری» از جنگ و یتیم بعنوان آخرین جنگ امپریالیستی نام برده‌اند ولی امروزه با مشاهده ماشین جنگی امریکا در افغانستان و عراق و گسترش این ماشین جنگی در هر سه قاره کشورهای محیطی این ادعا آشکارا بر باد می‌رود. انگیزه کلیدی و استراتژی بزرگ تهاجم کنونی ایالات متحده دستیابی به کنترل منابع استراتژیک و حیاتی (بویژه نفت) در عصر کمپایی فزاینده منابع است. (21)

داستان در مورد تو صدق نمی‌کند

ماحصل تمام این رویدادها طغیان مجدد در جهان سوم بوده است. تلاش ماشین جنگی امپریالیستی برای کنترل عراق، موجب مقاومت شدید از سوی نیروهای ملی و مذهبی در این کشور شده است. امریکای لاتین اکنون جایگاه کوشش‌های جدی برای تعیین راه‌های سوسیالیستی ال‌ترناتیو بویژه در ونزوئلا و بولیوی و خیزش جدید در کوبا شده است. افریقای جنوبی شاهد موج جدید مقاومت در برابر آنچه تبعیض اقتصادی - محیط زیستی (اگر نه نژادی) خوانده می‌شود شده است. انقلاب دهقانی در نیپال با هدف دموکراتیزه کردن نظام و کنترل مردمی، امیدهای نوینی به کشوری عرضه می‌کند که در شرایط سلطه اقتصادی - سیاسی و سیطره نظامی نیمه فئودال - امپریالیستی گرفتار آمده است. جنبش عدالت جهانی (ضد جهانی سازی) در سطح جهانی در حال گسترش است. رژیم سرمایه‌داری نولیبرال در همه جا زیر حمله توده‌های مردم است.

پل باران تأکید دارد که جواب به امپریالیسم و فراتر از آن جواب به سرمایه‌داری را نمی‌توان صرفاً در دستیابی به مازاد بالقوه و بسیج آن جستجو کرد. در واقع موضوع آنقدرها مربوط به بهره‌گیری از تفاوت میان مصرف اساسی و بازده بالقوه برای رسیدن به کشورهای پیشرفته نیست. بلکه هدف بنیادی پایان دادن به تولید، صرفاً بخاطر تولید (یا مازاد، محض خاطر مازاد) و سازمان دادن جامعه در راستای مناسب‌ترین نوع مصرف و متناسب با نیازهای واقعی و اصیل انسان است: جامعه‌ای که در آن مازاد اقتصادی و مصرف آن بطور دموکراتیک برنامه‌ریزی شود. پیام اصلی پل باران که در نظریه مازاد باینرنامه او گنجانده شده است عبارت بود از: امکان برقراری جامعه‌ای خردگرا، عدالت خواه و دوام پذیر که هدف آن تأمین نیازهای اصیل و واقعی انسان به بهترین وجه باشد. در هر تلاشی از این نوع اشتباهاتی روی خواهد داد. «اما نکته تعیین کننده در این جاست که در این صورت از این پس نابخردی، دیگر سرشتی ساختار جامعه نخواهد بود. - آنچنان که در سرمایه‌داری است.» پل باران مانند مارکس در پایان نقد کلی‌اش از سرمایه‌داری بر این نکته تأکید دارد که: داستان در مورد تو صدق نمی‌کند. قلمرو آزادی عمل و امکان از سر گرفتن مجدد مبارزه برای آزادی انسان همیشه وجود داشته و دارد. (22)

term "third world" is still used to describe underdeveloped countries in general. In this sense "fourth world" is usually taken to mean the very poorest countries of the third world.

17. Samir Amin, *Capitalism in the Age of Globalization* (London: Zed, 1997), 3-5.

18. The contrast between a high accumulation "golden age" and a low accumulation "leaden age" was introduced in Joan Robinson, *Essays in the Theory of Economic Growth* (New York: St. Martin's Press, 1962).

19. Maddison, *World Economy*, 129; Paul A. Baran and Paul M. Sweezy, *Monopoly Capital* (New York: Monthly Review Press, 1966); John Bellamy Foster, "Monopoly-Finance Capital," *Monthly Review* 58, no. 7 (December 2006): 1-14.

20. Tina Rosenberg, "Reverse Foreign Aid," *New York Times Magazine* (March 25, 2007): 16-19.

21. See John Bellamy Foster, *Naked Imperialism* (New York: Monthly Review Press, 2006), 31-38.

22. Baran, *Political Economy of Growth*, 299; compare Milanovic, *Worlds Apart*, 148.

Notes

1. Paul A. Baran, *The Political Economy of Growth* (New York: Monthly Review Press, 1957).

2. Karl Marx, *Capital*, vol. 1 (New York: Vintage, 1976), 90. In referring to "The tale is told of you" Marx was quoting from Horace's *Satires*, Bk 1, Satire 1, in which Horace, influenced by Epicurus, had written a critique of the amassing of wealth. For those of his readers who failed to see themselves in this portrait of greed he wrote: "Change the name, and the tale is told of you!"

3. Marx, *Capital*, vol. 1, 579-80; V.I. Lenin, *Imperialism, the Highest Stage of Capitalism* (New York: International Publishers, 1939), 85; Kenzo Mohri, "Marx and Underdevelopment," *Monthly Review* 30, no. 3 (April 1979): 32-42; Sunti Kumar Ghosh, "Marx on India," *Monthly Review* 35, no. 8 (January 1984): 39-53; Teodor Shanin, ed., *Late Marx and the Russian Road* (New York: Monthly Review Press, 1983).

4. David Christian, *Maps of Time* (Berkeley: University of California Press, 2004), 406-09, 435; Paul Bairoch, *The Main Trends in National Economic Disparities Since the Industrial Revolution*, in Bairoch and Maurice Levy-Leboyer, eds., *Disparities in Economic Development Since the Industrial Revolution* (New York: St. Martin's Press, 1981), 7-8.

5. Walt Restow, *The Stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto* (Cambridge: Cambridge University Press, 1961), 39. See also Paul Baran, *The Longer View* (New York: Monthly Review Press, 1969), 52-67.

6. Baran, *Political Economy of Growth*, 136-43.

7. Baran, *Political Economy of Growth*, 22-43.

8. Baran, *Political Economy of Growth*, xxix, 280-81, 175-77, 195.

9. Baran, *Political Economy of Growth*, 174, 184-87, 211-14.

10. Baran, *Political Economy of Growth*, 10, 12, 197, 219-26, 249-51, 258-61.

11. See the 1964 comments by Che, then minister of industries, and of the theoretical organ of his ministry in Leo Huberman and Paul M. Sweezy, *Paul Baran: A Collective Portrait* (New York: Monthly Review Press, 1965), 107-08.

12. Andre Gunder Frank, *Capitalism and Underdevelopment in Latin America* (New York: Monthly Review Press, 1967); Samir Amin, *Accumulation on a World Scale* (New York: Monthly Review Press, 1974); Eduardo Galeano, *Open Veins of Latin America* (New York: Monthly Review Press, 1973).

13. Fernando Henrique Cardoso, "The Consumption of Dependency Theory in the United States," *Latin American Research Review* 12, no. 3 (1977): 19-20.

14. Angus Maddison, *The World Economy: A Millennial Perspective* (Paris: Development Centre, OECD, 2001), 142-49.

15. See B. N. Ghosh, "Globalization, Capital Inflows, and Financial Crises," in Ghosh and Halil M. Guven, eds., *Globalization and the Third World: A Study of Negative Consequences* (New York: Palgrave Macmillan, 2006), 182-99.

16. Branko Milanovic, *World's Apart: Measuring International and Global Inequality* (Princeton: Princeton University Press, 2005), 40-50, 61-81, 199; Maddison, *World Economy*, 125; Samir Amin, *The Empire of Chaos* (New York: Monthly Review Press, 1992), 92-93; Duncan Green, *Faces of Latin America* (New York: Monthly Review Press, 2006), 23. The

* پیوندها *

ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان
0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان
33-1-43455804

سایت راه کارگر
www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری
www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com

نشر بیدار
www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه"
مشخص میشوند،
الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.